



۱۲۵

۱۲۵

کتابخانه دانشکده الهیات و معارف اسلامی مشهد

شماره ۲۲۷۵۸ تاریخ ۸/۱/۵۲

۱۷۹۸

کتابخانه
دانشکده
الهیات و معارف
اسلامی مشهد

۱۰۰

سخاوت داشتن زینت انسان است عفو کردن بهترین احوالات
تقریب زینت ایمان است تصدق کردن بهترین احوالات
قریب بوی خدا را است گفتار بهترین سخنان است
اخلاص بهترین اعمال است سخاوت باعث دوستی و محبت
بخاوری و ندادن باعث عداوت است عقل صدیق است
که کسی متابعت او نمیکند هوی و خواهش دشمنی است که هر
او را اطاعت میکند عاقل گفت میگوید مثل خود را بجا
میل میکند بهم خوی خود را از من دور نگاه میدارند
کردن در ترک دنیا است مانند روی و معیشت باعث
تقریب و زینت است سرفروزی بسیار اقبال میکند پر کردن
شکم مانع نجات و زینت است عجب کردن سر حافله است
زکوة ظفر باعث عفو کردن است دنیا خانه ناشکیافت است
جنت خانه انقیاب است مرد پسر با غیبت که در او هست
غیر از ابقین ندارد عاقل دشمن است که نصرت جاهل
نمید

^{خزینة} بنده شهوت است بخیل دار و دارت خود است غفلت
دشمنان است عاقل کس است که میان خود را بر بندد و
صاحب بصیرت کسی است که مدار با اهل زمانه خود نماید
علماء حاکم مردمانند شنونده سخن شریک گوینده آن
سخنان است در خیر و شر معرفت نور و قلب است توفیق از
جذبات رب است توحید حیات نصرت است منقاد شدن
محمد صلی الله علیه و آله راضی نصرت است خاموشی با افکار
حدس و حدیث است اکبر به ترین عیبها است عمر نفسها
شمرده شده است یعنی عمر هر کسی بشماره نصرت است نه بدل
و ماه و روز و ساعت یعنی حق تعالی اعلم از خود از بزرگ
هر بنده چندین نصرت کشیدن عمر مختصر و کرده است چون
از مدته بسرد و بدیدد این نصرت کشیدن بر ایمان کسی
نخواهد بود و میماند نصرت و بکر علم چراغ عقل است بخت عقل
بی علم نور و نماند و مال ماده شهوات است دنیا محل

افتخار است دعا و طلب کمال میکند جاهل طلب مال میکند
 متابعت کردن هوی و ظرایف کوری است پیروی خواهشها
 شکارگاههای شیطانات سری شکم و روح و فاسدی
 کند عافه کردن بچیزی طبیعت تو میراست و تو من ذبیح
 عاقل است کافر فاجر جاهل است شک کردن در دین ایمان
 را باطل میکند حرص و دین بدین فتنه فاسد میکند ایمان
 شک کردن از هر چه اصل است عجب کردن عقل را فاسد میکند
 قناعت کردن عنوان و صالت صبر کردن عنوان فقر
 بافتن است صبر کردن بینی دشمنان را بخاک و سبال و نجس
 همیشه ذلیل است حدود و حدیث علیات علم بهترین
 سرمایه است عقل بهترین خلیفه و ذیقت است علم
 اصل هر چیزی است جهل اصل هر شر است جهل بدترین
 دروغها است شهوت ضرر رساننده ترین اعدا است
 گرسنه داشتن نفس بهترین دروغها است سیر کردن

نوشتن زبان و
 است فکر کردن آدم
 و همان که کشیده
 راست است

شک

شک باعث بسیاری دروغها است استغفار و گناه است سحر و
 کردن پوشیدن عیبهات سوال کردن کلبه فقر است اول
 کننده بگناه نابیناست و لادری معصیت فکر است عالم زنده
 است هر چند که ببرد جاهل مرده است هر چند که زنده
 باشد عینیت کردن نان خورش مکان اهل جهنم است
 فکر کردن در لغزهای خدایکو مبادی است توحید خدا
 که ذات مفقود او را فکر نکنی و بر همین خود در بناوری مگر نمی
 او را و عدل او آنست که او را استم نکردان حبل کردن بد
 دین باعث فساد و فتنه است عاقل کسی است که شهوة و هوا
 خود را میراند باشد قوی کسی است که لذت خود را قطع کرده
 باشد زبان آدمی شیرین است اگر او را درها گوی مردم را بیک
 غضب کردن چیز بد است اگر او را طاعت کنی او را بیک
 کند علم بسیار است عمل کننده که است دین و خبره اهل
 و علم بلبل آدمی است دولت هم چنانکه هر و میکند پشت هم

کند عالم کسی است که قدر خود را بداند جاهل کسی است که امر
خود را نداند عالم کسی است که نظر بداند و فکر خود میکند
جاهل منظور او چیز نیست که اثر اینچشم بیند عقل در خن
است ثمره آن سخا و حیاء است بین درختی است که اصل
آن تسلیم و رضا است بخل نمودن بچیز موجود سوء
ظن است بعبودیت نه دانستن که طلب کن چیر مفتوح
تألم که معدوم گردد آنچه موجود است حوسه غفلت است
بر تقدیرات خدا غنی کسی است که قناعت کند بمنزله کیت
که لطافت کند فکر کردن در غیر حکمت از زو او هوس است
و خاموشی بغیر فکر لال بودن و هوس است و خفاقی بنکوان
تفاوت عقل است و خلق بدان میزان جهل است زبان میزان
انسان است و دودغ نشینی زبان است عقل بلا سیرد
و ابلتین و خواهرش آه و پائین میرد بسوی اسفل
التاقلین ایمان صبر کردن و شکر کردن در حیا
زبان کار

زبان کار کسی است که جنت علیه را بحسب سینه بفرستد
موعظه مبعطل فتنها و جلاد دلهاست توبه دله است
بالک میکند و کتابها را می شود همیشه سیر بودن باعث
انعام در دهانت و مرضها میگردد عالم همه آن جنت است
بر صاحب خود مکرمان چیز است که بان عمل کند و عمل همه آن
بیهات مکرانچیز بلکه بدان اخلاص کرده باشد قناعت
کنند غنی است هر چند که گرسنه و برهنه گردد و گریه کسی
که بخشش او پیش از سؤال باشد عاقل کسی است که کارها را
تقدیر بخنهای او نماید مؤمن کسی است که انصاف نماید
بلکه با و انصاف نماید دنیا را هر کشته است خونند
ان کسی است که نمیداند تقدیرات خدا دفع کرده نمیشود
اغلبه برون بها کسی نمیرسد بحر مد و مطالبه با آن
خلق بهتر از تنزع کردن با ایشان کرم صاحب کرم بهتر
از خویش اوندی است و نشان عفریند کردن ایشان

شیرینت در دلها غفلتها اکاید لفاستوال است مال
نابد کننده مال و بیاور کننده از ذوا و مال گرسنگی
چنانچه از خنوع کردن است برای مردم مال سبب فتنها
و از حادها بر طرف میشود مال بوفائده نمیدهد بلکه
از دو مفارقت کند متابعت کردن شهوت بدترین ^{ها} است
است علماء باقی اند ما دامیکه روز شب باقی است سخن
طرد ساکنان بفرکنده شیطانات بصورت انسان گناه
کننده از روی بصیرت و بینائی مستحق عفو نیست بیکو
هرگز ننداشات هر چند که نفل کرده باشد شود بی
منزل مرهکان دوری کردن از گناهان جهنم است از کار
ثواب کردن علم در اغیاء نیست است و در فقره با من
غنا است گویم کسی است که وقتیکه وعده کند وفا نکند و
توبه نماید عفو می کند صاحب اخلاص در حفظ عظیم است
تألیف که اخیر چیز ختم می شود برای او و در روز قیامت
سرفراز

سرفراز و اصل شراست غمش کننده زبان او شهرت او دل او
تلخ است و پاکتده ظاهر او حیل و باطن او عیالات علم بی عمل
و بال است هر علم بی عمل ضلال است کوشش کننده غیبت است
کننده است ترک صبر و دو مصیبت یکی از دو مصیبت است قتل
یک یکی از دو بشارت بان داشتن خواهر از آنچه بدست
مردم است یکی از دو سخا است ملاقات کردن مردم باری
خوش یکی از دو عطا است و از صلح یکی از دو کاسب
کتاب یکی از دو محدث است و ما کردن از برای سائل یکی
از دو صدقات بینه صالح از دو عدالت سفر کردن یکی
از دو عذاب است علم یکی از دو حیانت دور سنی یکی از
دو قرب است حرص یکی از دو شقاوت است بخل یکی از دو
فقر است مدندان یکی از دو فقر است منزلت یکی از دو
طیبت است بخل یکی از دو پیری است حسد یکی از دو
مرض یکی از دو جبر است عفو کردن یکی از دو فضیلت است

اقدس او و فرزندان شد از خلق ترك مشايات ان
انسان عاقل و فیکه ساکت کرد فکر میکند و فیکه سخن
گوید ذکر میکند و فیکه نظر کند عبیره میگوید کبر و عالم
کل عالم آنکس است که بند کافر از رحمت خدا نا امید نگردد
و از امنایان خدا امین نگردد و هر بدیها را بکشد میگوید
و از دوستانان میگوید و در آن کافران خدایتان
آن کلمه که در بدیها هم رسد مال و پیران نیست حیا
دنیا است و عمل صالح کثرت لغوه است برآمدن دینی تر از
ترین اقربا است و مهربان تر از پدران و مادران است
مرد را بسختی او میسختد و بکارهای او قد و قیمت او
میگردد و مردم فرزندان دنیا اند طبیعت فرزند دوستی
مادر است عاقل کسی است که رای خود را بفرمانم کند و بگوید
نفس خود را بفرمانم کند فکر خود را بفرمانم کند و منور قلب و
گرداننده رحمت است اوله رضی الله عنهم آنست که هر مردم بآید
کننده

کننده او بیند و بیان زندان نمومن و موت تحضرات
و بهشت ماوی او است دنیا بهشت کافران و مرگ کافران
فرمانده او است و آخر ماوی او است جزع دفع و در خدش
کند و لیکن اجر میکرد و در آن روز بران یاد میکند
و لیکن احوال و ذلیل و فقیر میگرداند و غیبل بر نفس خود چیز که
بخل میکند و بپوشش هر آنرا میگذارد مال صاحب خود را در دنیا
بند میگرداند و در آخر او را پست میگرداند اعمال عباد و در دنیا
پشتر چشم ایشان است در آخرت زن هر ایشان شود بداند
و بد شرافت که در ایشان نمیشود و شهادت لغتها میگذارد
آنکه خیرین دوی آنها حیرت حدود است که ذایل
کرد و تا آنکه حسد بر ندهد و هلاک گرداند با آنکه محسود او و غیر
کاهان خود داند دوی آنها استغفالات و شفا و از آن
ذلت که میگردان عود کن حسدنا را میخور و مانند خود
آخر همینم و کاسل گردانیدن معروف و یکی خیرین است

ابداً نمودن بان هر که از نفس خود مرخص گردد و زبان کلام
و اعتقاد بر نفس خود نمودن فریب خوردن و مال و نفعا
در این شریکند خبری حد برای ایشان نیست توکل آنست که
خود را برای دلت از حول و طاف و انتظار ببری آنچه را که
قد از آن کرده و هر روز و روزات یک روز برای نفع تو
و یک روز برای ضرر تو است پس روزی که برای
نفع تو است طاغی شود و روزی که بر ضرر تو است مبرک
بر آید و بینی تو کسی است که تو را هدایت کند بر راه راست و حق
کند تو را از فساد و اعانت کند تو را بر اصلاح معاد علم
بهتر است از مال علم تو را نگاه میدارد و محافظت می
کند تو را و مال تو را محافظت میکند شرافت نزد خدا
به یکی اعمال است نه یکی افعال صبر کردن از شهوة ^{عفت}
است و صبر کردن از غضب بلندیت و صبر کردن از ^{معیت}
پرهیزکاری است و سخاوة آنست که مال خود را بدیگران
بخشی

به بخشی و آن مال دیگران دوری کنی فقیر بکه راضی شد
بفقر خود خلاص است از دیربمان شیطان و غنی داخل
شده است و در دیربمان شیطان متقیان نفسها
ایشان قانع است و خواهشها ایشان مرده است
و دروهای ایشان شأ و تکفنه است و دروهای ایشان
محزون است مؤمن دائم الذکر و کثیر الفکر است و بر ^{نعمتها}
شکر میکند و بلاها صبر میکند دنیا مانع است حاضر ^{موجود}
از او برو فاجر لغت دار خواست حکم میکند و در آن ملک
قادر اسلام آن تسلیم است و تسلیم آن همین است و یقین
آن تصدیق است و تصدیق آن اقرار است و اقرار آن اداء
است و اداء آن عمل است و اسراف در هر چیزی مذموم
مگر در کارهای خیر امور جاری میشود بتقدیر خداوند
تدبیر خلق تائیدی با مورد بهتر از تعجیل است مگر کارها
خیر تعجیل در هر امر مذموم است مگر در دفع شرعاً قائل است

بفریب پادشاهان بجاگوشت سبک و از فقیری بختار سبک
پیر هر که دلبسته به چهره تفسیر نیاید او صاحب عقل ^{منین}
و خلق منقسم است و حضرت امیر المومنین علیه السلام صاحب این
کلامها را در حضور او مدح میکردند مفر و مفضل
ندانم از من و انا تری بنظر من و من و انا نرم از ایشان
بغیر خود خداوند نام را بکردار بهتر از آنچه از ایشان
کنند دارند و پیامبران برای من اینچنین را که ایشان نمی
معروف و بیکدیگر کردن تمام نمیشود مگر به چهره کوچک
و تعجیل نموندان و سر نموندان زیرا که وقت که کوچک
شمارند پس انکار این بزرگ شمری و تعظیم او نمودی و بلکه
تعجیل نمودی از خبر و کوارا ساختار است و قیامت که بزرگ نماید از
تمام کرده است چهار چیز است که آنها را بزرگ نماید خیر
دنیا و آخرت با کسر و ده شد راستی گفتار و ای اهل ^{عقل}
سکیم و هر خلاق چنان چیز است که مرد را ضایع میکند بخل
و دروغ

و دروغ و حرص و هلی خلق مؤمن کسی است که بخل
اذیت مردم میکرد و دوا داد و از تنی بکسی نگیرد و بزرگ کسی
که مالک زمان شهوة خود کرد و عاقل کسی است که لغزشها
خواهر خود را نگاه دارد سخن مانند دوا است که آن
قطع میدهد و بیایان میکند منع جمیل بختراست از
عدو طویل منزله داشتن نزد ملوک کلید محنت و تخم
فشارت الفاظ قالیهای معانی اند سجد و جبرانی از کد ^{شستن}
دوهرالت بر خاک و استقبال کردن زمین است بزرگ
است بزرگو کف و سر انگشتان باها با خشوع قلب و اخلاص
نیت و سجود نفای فارغ بودن دل است از فانیات
و در کردن بنام همت بر بانیات و در کردن از حق بزرگو
حمیت را و بریدن از خود علاقی ضربه را و متعلق کردن
باخلاق بنویته نماز حصار است از حملهای شیطان و آن
حصار رحمت و الت دوری شیطان است نماز در حصار

داشت باش هر کس که میخواهی اسیر باش و فتنه کش
رسی نواخته کن و شکر نما و گرامی دار و همان خود را
چند که خیر باشد و بر خیر و محاسن خود برای قوت
بدر و معام خود هر چند که امیر باش و قوت ظلم بجا
بیاورد خدا خدا را در حق و فتنه کشد و کسی نام رسا
قدرة خدا را بر خود بجا آورد و خادم خود را بکند
فیکه فتنه بعیت خدا کند و عقوبت کند و فتنه کش
نامز رانی نکند صبر کن بر مشقت عملی که اجازات
از برای تو قیاب آن و صبر کن بر مشقت نزل کار که
تو را تاب عقابان نیست تقوی را پیش خود کرد
و مخالف خدایت خود نمانا که بر شیطان غالب کنی
خاون خود را بدگر بکار آید و لغت خود را بکند
بسیار نظر کن به ضایع که در لغت آن تو پس از نماند
که این راهی است از راهها شکر خدا را کن بامداد

خود

خود این را از انانیتان بدان خود را برسان با ایشان
احسان خود را ای کن خدا را بدو خود و زبان خود
ست خود بدو است که خداوند سچانده ضامن شده است
افقو کسی که او را یاری کند دست عفو من احسان باشد
کن بوی کسی که این احسان کرده است و اگر نماند بای
آنگاه شکر و احسان او را در خود بداند که این بی عطف
و غیر این نفس خود را بر همدان و قوت ده او را بپایند
نمایا که این او را بدگر سون و ثابت دار او را بقایا بداند
کودت او را بدد و هاست دنیا و آخرت را لغت کردن
بهر این کردن با امر و بینگی کردن با ایشان لغت مکن با
و ضرر با ایشان مریان ذکر کن بر او خود را و بینکه
غائب باشد از تو بچینی که دوست داری که تو را
بماند که کشد و بر همه آنچه که او را گرفت دارد و بماند
او را از بخر که دوست داری که تو را بماند بخواستند بجا

روایت فنیة جمال میگوید و هر چند این کلمات را در دنیا
نبرد که همان کس که کلمات را در خلوت مطلع میگوید و هر کس
حکومت در روز قیامت در روز کسب و عظم که در روز
حرمهاست و بزرگترین کارها آن عالم که باید رسید
بر جزی که آن است نجات بخا آورد که در عالم آخر که کند
خیر خیرات از خیرات و دوری کند از شر که کشنده
شر بدتر از شر عمل خیر طایفه او را بد بخور و سودا
هر که مال اندازد از بی غیبت خدا و با سعاد و امید و نفع
کنند و با کسی که عمل را از بی غیبت و کلمات غیبت و بد
شکر کرده که کفر از نفع او بد و کفر از نفع است مدون
کنند بد که در کفر از نفع بد و کفر از نفع بد و کفر از نفع بد
است نفع طایفه که در خیر و نفع که شکر و نفع و نفع
و عمل که نفع نفع که در کفر از نفع بد و کفر از نفع بد و کفر از نفع بد
کنند و کفر از نفع که در کفر از نفع بد و کفر از نفع بد و کفر از نفع بد

بود

برای که از سپهر نگاه دارند است بنا بر این خدا ان مسر نسا
که بهوش آمدن از مسر نسا و در است و بخدا نیت و بد
طریقه که چنانکه پناه میبرد از بدای و نماند و نماند
معیای چهار که باید که در ان خود دو که باید و نماند
البین انان که نظر میکند بشی و سخن میگوید و بد
عظیم و نفع میکند سخن و نفع و نفع است و اصل چشم
بیدار و سخن از زبان میگوید و اصل زبان کلمات
و سخن و کلمات میشود و اصل کلمات است و نفع
میکند و نفع است بخاطر یا و بد شکند و نفع
کنند و نفع و نفع و نفع و نفع و نفع و نفع و نفع
جامان و بد و نفع و نفع و نفع و نفع و نفع و نفع
خدا کند انان که ان نفع که خطا میکند و از ان
خدا نماند ان نفع که ان نفع که خطا میکند و از ان

از جبر که از عاریت و منفعت حد و کید از بخل که آن
قلاوت است و است از امیدها که از عاریت و منفعت است حد
کینان الحق که در حد و کید و است از بخل و کید و منفعت
کینان با و توان میانند و منفعت کینان با و توان است حد
کن از هر علی که از او بهمان میگردد و در علائق از آن
حیا میگردد که از او بهمان میگردد و در علائق از آن
بما میباید حد و کید از او بهمان میگردد و در علائق از آن
بما خود و هر مسلمان از آن کرامت میباید حد و کید از آن
هر کفار و کور که از او بهمان میگردد و در علائق از آن
از یافت هر کس که از او بهمان میگردد و در علائق از آن
که یافت از میان حد و کید از او بهمان میگردد و در علائق از آن
خود را هلاک میکردند و از او بهمان میگردد و در علائق از آن
کن از دنیا که از او بهمان میگردد و در علائق از آن

کن از کبر که از او بهمان میگردد و در علائق از آن
کن از کوشش که از او بهمان میگردد و در علائق از آن
منافع و منفعت حد و کید از او بهمان میگردد و در علائق از آن
که کینه است که از او بهمان میگردد و در علائق از آن
از بخل و کید از او بهمان میگردد و در علائق از آن
کند در خود و هر کس که از او بهمان میگردد و در علائق از آن
و پیاده که از او بهمان میگردد و در علائق از آن
روز اعمال و بسیار میباید حد و کید از او بهمان میگردد و در علائق از آن
حد و کید از او بهمان میگردد و در علائق از آن
کند از او بهمان میگردد و در علائق از آن
بر همین انحراف که از او بهمان میگردد و در علائق از آن
انسان که از او بهمان میگردد و در علائق از آن
ان غضب که از او بهمان میگردد و در علائق از آن

میگرداند بر هر چیز از مکر که آن بدترین حیافت است بگوید
که و بس مکر زن و خدا خارات بر هر چیز از ظلم که آن
بزرگترین معصیت است و ظلم را بسبب زندقه است
عذاب میکند بر هر حیافت که در آن که خواند بسبب
حیافت با شر عذاب کرده و خواهر شد بر هر چیزی از دوشی
و بنا که آن اصل خطیئه و معصیه است بر هر چیزی
چون که خداوند عالم بوی بهشت را بجا نرساند و بر
از متابعت هوای و سبک آدمی را بسبب مکر و دلداری
بر هر چیزی از عیب که در آن دوستی منافیست که این حکم
و بهشت شیطان است بر هر چیز از منت گذاشتن که منت
لعان داند و میکند بر هر چیزی از اعتماد کردن نفس خود که
آن بزرگترین گناه و شیطان است بر هر چیزی از اعتماد
کردن بر کثافت که آن گناه کبیره و اعظم است بر هر چیزی از غرور

ظلم

لغو

گفتن که آن باعث لغزش و مروت ملائکه است بر هر چیزی
همیشه به بودن که آن باعث در و دما و دروغی
گردد بر هر چیزی از کفر که آن باعث خند و التماس
و هر چند که آن غرور خود آن سخن و القتل که بر هر چیزی از
و آن غرور معصیت نیز خود را آنچه که کوی چک دان از غرور خود
با آنکه بسیار دان از طاعت خود آنچه را که دان از غرور خود
بر هر چیزی از اعتماد کردن که آن به یاد اهلها آن
بر هر چیزی از انفاق که صاحب دود و بنکوکا است نسبت نزد خدا
بر هر چیزی از آنکه در کثرت کردن بر بندگان خدا که هر صیغه بود
خداوند عالم و دهم مندم میکند بر هر چیزی از انفاق وفاق
کردن که آن از شیوع ایمان است بر هر چیزی از حاضرین و جا
فق و عصیان که آن باعث خشم و عتاب و عتابی
گردد بر هر چیزی از دشمنی از آنها که آن محل متهاججا
حاضر شدن شیطان است بر هر چیزی از آنکه نصیب خون

لها

خرد بخدا فروش بجزیستی از این دنیا هر روز از خدا
 اهل نفس در بندگی که رخصی باشد بکار قومی مانند
 کسراست که با ایشان ان گوناگون کرده باشد پیریز از
 دوستی دشمنان خدا را بلکه هر که قومی را دوست داشته
 باشد با ایشان محشور خواهد شد پیریز از نفرتی که
 در آن که از خلق بشیم است پیریز از آنکه که از خافیم
 است پیریز از آنکه داشته و نداشته را اگر این باعث فتنه
 و استیلاست پیریز از آنکه این علماء که آن باعث
 نوید و دولت ایشان پیریز از سخن گفتن در چیز که
 از نیلین پیریز از مشورت کردن با ایشان که از خجالت
 است و اگر استقامت داشته باشی که در آن نوعی غرور
 نشاید چنین کن پیریز از آنکه غلو کنی در عبادت
 و ارباب دارم بلکه فتنه که فتنه و غلبه که در این
 از آنکه کنین غفلت است بدین که من ندیدم و مانند
 طلب

اینها را در هر روز بخواند
 و در هر روز بخواند
 و در هر روز بخواند
 و در هر روز بخواند

طلب کننده از بخوابد و ندیدم مانند آنکه که گزیده آن بخوابد
 و بداند که سالمر اند بانی که در مکر یکدیگر دهد و دانند
 بخات از مکر مملکت آن نیاید مکر یکدیگر این دنیای نیم
 خورده و با اهلان و اکابر بدین که از برای جالهای شرافت
 نیست مکر بخت پیر نفروشد مکر بان بدین که دنیا است
 که دولت تان از آنکه است و حقایق آن اغراض بدین که
 نیست چیزی که من از برای شما میسر رسم از متابعت که در دنیا
 فتنه است و از دویهای و در و دران بدین که راکف
 فتنه دهد باطل او را بپندارند بدین که هر که بگوید
 نباید که او را بدین خود کشد بدین که چه میکند دنیا
 کسیکه از برای آخرت خلق شد است و بدین چه میکند
 مال کسیکه غنای مال از او سلب میشود و در حال و عفا
 از دنیا او میماند بدین که نفوس با آن کشتی است و ام نیک
 حاصل خیزد به بخت میرساند و کما همان است که کشت

عقلها که روشن شد است بجزایر هدایت گجاید که در
که روشن شد بدین هر چه در وی گنجینه هدایت
که در صبح میکت و در شام میکت بر احوال مختلف بگردد بر احوال
میگویند و یکی را قریب میگویند و یکی را فاصله بلامات
بگویند و میگویند که اول میات میکت و یکی را فاصله
حیات میکت و یکی را فاصله میکت و یکی را فاصله
و یکی را فاصله است که از او فاصله نیست و یکی را فاصله
روند است و فاصله شما و فاصله شما از زمین بر او است و شما را
قریب ترین شما خائف ترین شما است و هر یک از زمین شما
را هر دو زمین شما صاحب حیات زمین شما حیات زمین شما
نمی زمین شما است فاصله زمین شما است و فاصله زمین شما
قریب شما است و یکی از زمین شما هر چه در زمین شما است
پاک ترین شما عقیق ترین شما است صاحب حیات زمین شما

ملت از

است که قریب شما است و پاک ترین شما هر چه در زمین شما
شما است بخش گشته ترین شما و جمع گشته ترین شما است
شما را در زمین شما عالم زمین شما است خائف ترین شما
خائف ترین شما است بهترین شما فاصله است و عظیم ترین
میسوا جهل است و است زمین شما جهل شما جهل و جهل است
و زمین شما جهل شما است و زمین شما جهل شما است
است بدین زمین شما از جهل و زمین بدین زمین شما
است جلیل ترین زمین شما را است که فاصله است بهترین زمین شما
و فاصله است و پاک ترین زمین شما و فاصله است و فاصله
بدین زمین شما و فاصله است و فاصله است و فاصله است
است فاصله زمین شما فاصله است که فاصله است که فاصله است
و فاصله است بدین زمین شما و فاصله است بدین زمین شما
و فاصله است بدین زمین شما و فاصله است بدین زمین شما

بلا و افق استبد و در جرات و اندر نریب مرد و ما کیت
که اطاعت عقل کند غنی نریب مردم کسی است که قناعت کند
فقر نریب مردمان کیت که طمع کند بهترین عقل و بنا
بهترین قول سداد است یعنی محکم آن بزرگترین حب خلق
بنک است بزرگ نریب بگو و وفق نمودت بهترین است
است افضل سواد استقامت یعنی است افضل ایمان
گرفت فیه نریب خاف مدد است افضل عبار و نه
افضل مبالغ غالب شدن عادت ضرر کتده نریب
چیزها شایک است سهل نریب و با شریکات قبیل نریب
چیزها چندان است بهترین پادشاهان است که عادل
باشد و ملاک کتده نریب چیزها طمع است بهترین
مالکها کسی است که ورع داشته باشد بهترین نعمتها عقل
سقیم نریب چیزها جهالت بهترین نوکرا استغفار
بهترین

بهترین سخا بسیار کردن است یعنی خود بخوار است بالین
بیکدیگر و بیخنده بهترین چیزها تقوی است معبود
و پیمان با افعال شرف نریب مردمان جاهل است خجسته
مردمان است که کسر خود و کمیت ببرد و در دین خجسته
نکیر کردن است شجاعترین مردمان شجاعترین است
نریب مردمان صاحب حیا نریب اولاد است عظیم نریب
نریب تواضع است بهترین خبرها العنان کردن است
بهترین چیز که کسی مالک گردانست که مالک خجسته
کرد افضل ایمان امامان است هیچ نریب احلاف جان است
افضل عبادت فکرات فیه نریب پاکان است و شداد مصر
بهترین صفتیک است خشم نمی میشود و نیت که نیت است
کفر نریب مردمان در مریب ان شک کتده است بهترین
بهترین گفتن است خوش نریب خجسته است و که نیت است
اگر نریب نیت که نیت کرد است نیت نریب چیز

کسی است که میباید خود را بداند و کار از خود دور کرد
سزاوارترین مردمان بر بخشش کسی است که سؤال نمیکند
چیزی بخشنده آنست که پیش از سؤال دانه شود و در وقت
مردمان کسی است که دنیا را از دست ببرد و بچاکت و ترس و
کسی است که لغت را بداند با بخرد و زبان کار ترس و مردمان
کسی است که دنیا را بگوید خرقه را بخی کند و در بخت و بخت
است که آن بر باشد در آن بخت و در آن بخت مردمان
که مشهور باشد به علم عاجز ترین مردمان کسی است که
عاجز باشد از دعا اگر در بخت بخت و بخت و بخت
آنست که کسی در بخت و دنیا که در اصل فقر قلب بخت
که در بخت بر خدا اصلاح قلب مشغول که در بخت
بد که خدا اصلاح هر چه بخت است بخدا اصلاح بخت
حسن از اول است بخدا اصلاح بخت بخت است بخدا
چنین که بخت و خدات اصلاح بخت بخت بخت بخت

است

اصلا اخلاص نایب بودند است از آنچه مردم است الحق
ترین مردمان آن کسی است که کار نکند که او صافتر
مردمان است افضل از کسی است که عیب او را از عیب
بگوید باز داشته است افضل از کسی است که با خود اهل
خود بخواهد و نماند اصلاح فکر و فکر و وفای آن بخت
است و بر بدید و رفتن بخت بخت بخت بخت بخت
بلکه بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت
بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت
فقری بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت
که در بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت
خود بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت
بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت
که بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت
مردمان بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت

و میتوان حق را بگوید و نگوید و بهترین خود و بخشش است
 که کسی که در حال ملک و منی بخشش باشد عاجز تر است
 کسی است که عاجز باشد از اصلاح نفس بهترین چیز که
 برای نفس است قناعت کردن است بنابر این مردمان
 در دو گونه عالم اند که از حد خود بیرون
 شد به ترین مردمان است و ایشان در وقت موت
 عالم اند که اعمال خود را بکارند و بخیل ترین مردمان
 است که بخیل نماید بر سلام کردن و من ترین مردمان
 است که اسیر حرص نباشد و بگویند امر آن کسی است که
 موی و جگرش بر او آلوده نباشد و چیز چینی که خداوند
 در دنیا سخاوت دهد بسیارند و خنده است آن علم و عقل است که
 در آخره انصاف است ^و مردمانی که از میکند بر طاعت و خدایت
 بدتر از آن است عمل نمیکند و نمیکنند آن معصیت و خود را آن نمیکنند
 طاعت است از آن عمل نمیکند و نمیکنند آن معصیت و خود را آن نمیکنند
 همان از آن است ^و نیکو و غن ترین مردمان در آخرت و غیره این است
 مردمان

در دنیا

در دنیا و غن ترین مردمان در نصیب آخرت کسی است
 که بهره اش در دنیا کمتر باشد بدترین مردم در
 عذاب و در قباحت خشمناک ترین ایشان است انصاف
 خدا غنی ترین مردمان کسی است که بنفیس خداوند سخا
 و احی باشد افضل همه ارجها و افضل است از همه
 و قطع کردن نفس است آن لذات دنیا عاقل ترین
 مردمان کسی است که از عیب خود بدینا و بصر باشد
 از عیب غیر خود که در دوزخ میباشد افضل از کوفران
 است که این کاره میکرد و سینه او نورانی میکرد
 و با جاهل ترین مردمان کسی است که مغرور و کبر و
 مدح کنندگان دشمن ترین دشمنان خود و در غیب
 و شهوت اوست که انصاف را مالک مالک گردد
 در جهالتش باشد که در دوزخ است بخود برسد اول

و بدان است بدو سبکه سالمان آنها اند که در دوزخ اند
زاری میکند بدو سبکه مؤمنان آنها اند که از خدای
ترسند بدو سبکه زبانیان لغویان بسیار در آنچه که
عاده داده بدو سبکه از جمله عبادت و حق و علم و انان
سلام بدو سبکه گفتن و سخن شنیدن از احداث
سالمان نیست بدو سبکه هر قوم و هر عبادت و هر
اگر از هر طایفه و هر دین و هر دینی بدو سبکه
تو از برای هر نیکی از هر فی مکن و کار و طاعت
بهجت خدای بزرگ گرداند بدو سبکه هر قوم و هر
است که بدان هستی بدو سبکه خداوند سبحان
بگوید اندام و بر آنچه حکمت او انقضای میکند و بر آن
غفور که نورانی هستی بدو سبکه از برای دل خطی و
و مقول این را منع میکند بدو سبکه هر قوم و
نفسها

نفسهای توانست و بر آن پابند هست که آنها را ^{الحق}
میکند بدو سبکه گفتن که دشمنان هر ابر و هر ^{است}
از برای و انتقام بدو سبکه خداوند سبحان و ^{و آن}
هر دشمنی بخشنده را که از برای این خود بخشنده ^{است}
بدو سبکه خداوند سبحان دشمن داده هر یک شر و ^{حب}
جرات را و در معاصی بدو سبکه خداوند سبحان و ^{است}
را و هر صاحب غفلت حیل و کسب را که از برای ^{است}
التفصیل بر او داده و بدو سبکه خداوند سبحان و ^{است}
نفس و بقدر کننده و سخن گویند و عمل و عمل کننده
است بدو سبکه که مستحق مکتب که از برای خدا کند
هر چند که دور باشد و بیاوردی آنکه بدو سبکه
دشمن و اعدای نه کسیت که معصیت خدا کند و هر چند
که از برای باشد و برایت و بدو سبکه که معصیت
و تلافی و خداوند سبحان که از برای وضع کرده از برای

حق خود و غیب کرده است از بر کج خلقی الفت مکر خدا
وند عالم را در میزان او و معاینه مکن و ندانست
و اما تو تو در دنیا هیچ میکند و لا آخرت بافت
و نه نشی تو بیکر و بدوستیک که مخرج و نه سجده نمی
شکند حکمت مدا این سبب در آسمان می شود
بدوستیک که لا اله الا الله شریعت است
من و در بین من از جمله شریعتان نسیم بدوستیک
خانه بسوئکان و کما مکالم و خانه نوال و حرکت
و انتقال است می اندازد از آن بی مریه کی آن و
مخیر از او لا رفتن از سبب این است که بدوستیک
طاعت نفس و متابعت خواسته های او ساس و است
و سره گیر و غول است بدوستیک این غرض
میل کنند است بیدار که او را احوال نماید و
تا بدوستیک آدمی بسوی کاهان بدوستیک

این

این نفس تو بسیار فریب دهنده است اگر بر او اعتماد
کنی تو را میکشد بسوی شیطان و از کتاب کاهان
بدوستیک نفس بسیار میل کند به بدی و فحشا و
او امین داند با او خیانت نماید و هر که این کرد
هلاک که داند و هر که آن را می گوید او بر بدترین مومنان
سازد بدوستیک نفس که هرگز آن را خیر که این نگاه
دارد او را بدوست است و هر که او را نگاه کند این است
کرد است بدوستیک قد و سوال بیشتر است از آنچه
ب آن رسید همه در غلط و نوال پس بسیار اندک
را که دانسته اند که آن عین او و موافق سوال است
بدوستیک هر چه مقدم داشتی از ذخیره تو است و
آنچه منجر کرد بدوستی خیر آن از برای غرض تو است بدوست
که از برای مردم غیرت چند است انکار مکن آنچه
غائب است از تو بدوستیک خداوند سبحان حکم

از برای خدا او بگوید از برای خدا و بداند از برای خدا
و فرمود که دین در خنی است که اصل آن ایمان است
بجدا و میوه آن دوستی و در این خدا و دشمنی است از
برای خدا و فرمود آن مکارم و نیکی اخلاقیات است
که صله کن با هر کسی که از تو قطع کند و عطا و کنی
لبیکه نوران محرم گرداند و عفو کن از کسی که بر تو ظلم
کند و عینت بیک صدقه بپایان و نیکی والدین
و صله و وصایات و فرمود که با هر انسانی در ملک
که او را محافقت میکند پس و نیک که اجل او در پس
او را و بیکداند با اجل بدست که اجل به حکم آن
برای آدمی یعنی ملائکه اجل ترب آدمی محفوظ است
و فرمود که آدمی بلندتر میشود با ب و میایم بند
نزدین بر دیگرین **و فرمود** که از برای خداوند سبحان
ملکی است که در هر روز ندا میکند که ای اهل

سبنا

و سبنا بر اینست از برای مرید و سبنا کند عمارت برای خدا
شدن و جمع کند مال برای بر طرف شدن **و فرمود**
که خداوند سبحان امر کرده است امر کرده است بگوید
و احسان و نهی کرده است از غشای و ظلم **و فرمود**
که خداوند سبحان واجب کرده است در احوال
انسان قوت فقرا و پس گرسنه نه شد هیچ فقیری را
اگر نه کرد غنی از حق الثبات و خداوند عالم اینها را
این سوال خواهد کرد و اخذ فرمایند که مرید میگفت
تالله ان الله واجعون حضرت غفر له فرمود ما کردی
گویم تا اقلایست از دست بر غنایا که مملوک خدایم
و فرمود ای گویم تا الله واجعون اگر راست است بر
غنیهای ما بجلالت شدن فرمود و غنی کسی بهر روز
میگویند که چه میگذا گزاشت یعنی از من بگذراند کسی
گوید که چه چیز مقام داشت است فرمود که بگذراند

داند بعضی از آنچه که دارد که ذخیره شما باشد و هر
را در بنا گذارد که حتماً برای شما باشد **نموده** که
عافل کسی است که در روز خود نظر کند که روزی بفر
رونیات چه چیز را او میباید و سعی میکند در
خلاصی نفس خود و عمل میکند از برای آنچه یکبار
اند بدرسند خداوند سبحانه و تعالی را و در روز
ملفوظات که اندک روزی بپوشد و این میشود
و انگشت که نفس خود را مقید گرداند بجا سب
والت و که در میان لغو و اوج بکشد **نموده** و
امشداً نام از خدا کسی است که در روزی که از غفل
خود و بپوشد و غفلت خود را از خدا و از حق
برای مصالح آخرت خود **نموده** که از برای حق سبحانه و تعالی
در روز حق است از شکر پس هر که آن شکر را
اگر در حق تعالی نیاورد کند لغت او را و هر که آن شکر را
نماید

نماید چیم آلت که لغت او نایل گردد که سر و کلاهها
میگردد از یافتن چنین بکه از او فوت نمیشد و غفلت
میکرد از لغت چنین که از او لغت نمیکرد و باید شاد
نمودی رسید چیزی باشد که از او برافت از حق
و اندر دارد باید که تا صف نورانی فوت چیزی
باشد که با حق تو قطع دارد باید که هم و اندر تو
چیز باشد که بعد از امرات بنویسند و در روز
عظیم ترین و حسن و روئیات مریدان که علی
کوه است از غیر طاعت خدا پس در روزی که از او
و لغت خدا اتفاق گردان سب داخل لغت
شده و اولی داخل بهشت انشاید **نموده** که مرید
بیل و ادب محتاج نرند از لغت و طلال بپوشد که این
فزان لغت کنند است که با کسی خیانت نمیکند
و این کنند است که کسی را که نمیکند و حش

بر نوافل که آن باعث کوری او میگردد **و در** **مکه** بدان سکه
پادشاه امیر خدات بر خلق و بیادارنده عدالت
و شاد و مایل و چون کسی عدالت در زمین نهی
که مال تو کفایت هر خلق میکند پس مخصوص کردن
از برای حق **و در** **مکه** که است تو همه خلق نیز سراسر
اختیار کن از برای انانیت و بیکان خلق و شاد و
و نمیکند هیچ حاجت تو پس اوقات انوار انفس کن
میان عمل و راحت خود و راحت اوقات خود و هر
عسر تو است صرف مکن از آنکه در چیزیکه تو بخیر
تبدیل و نفس تو بارگشت تو است اگر بپایان
نرمیش و اگر این را کن او را برای حق و برای
کذا و فی مکر اخلاق این انفس زمان تو افلی فی یوم
کمیا اوردی و در این را مایع میکند **و در**
ان مالیک و در دست تو است از برای ان صاحب

از تو

از تو بود و بعد از تو بدست دیگری خواهد رفت
و تو از جمع کردی ان برای یکی اند و مر بامر دست که عمل
و کند آنچه تو جمع کردی در طاعت خدا پس عیدین
پس چنین یک تو شفی شدی ان و یا مردیت که عملی
در آنچه که تو جمع کردی بحقیقت پس خدا شکر میشود
با آنچه که تو جمع کردی و هیچ یک از این بود و شاد
عمل ان نیست اند که تو این را در خود اختیار نمایی
و نه اند که از مرید برد و شاد خود در **و در** **مکه** که
بند و سان نعمت و کناه است اصلاح نمیکند و نما
ایم که استغفار و شکر یعنی از جانب خدا عرق نعم
است و از که در خود عرق کناه است نعم شکر
خواهد و کناه است غفار و عفو **و در** **مکه** که هر
بهر وقت و فی ان شکر اجل انی را از نیک نمیکند
بهر وقت و فی ان شکر که نمیکند و لیکن باعث زیادت

ثواب و عظیم شدن امر میگویند و افضل از آنرا گفتن
سخن حق است نزد پادشاه جبار **و فرمود** که حق تعالی
امر کرد خلق را برای تشریف ایشان و نهی کرد ایشان را
برای ترسانیدن و بخشد بر ایشان و تکلیف نکرد ایشان
بدشوار و عیب و بطا از آنکه ثواب بسیار میدهد
و معصیت کرده نشده است و هیچیک که نتواند عیب
را منع نماید و اطاعت کرده نشده اندوی اگر او بطاعت
جبر کرده باشد و غیر آن تحت نفرین است و آنرا عیب
بی واثه نفرین است و اسنان و زیر و بالچه و پستان
انسان است باطل خلق نکرده است و این کار کائنات
و آبروی کافران را از ایشان **فرمود** که هر که بکشد از انفس
خود و ثواب بشویند بر غضب خود و محاققت کند
بر طاعت و بندگی خود و خداوند سجاده بالای بر
برای او ثواب و رزق بکشد و نماز کند و او را بسجده

بدو چه شهید **و فرمود** که حق تعالی فرمودند از آن
بنده بیشتر از آنچه بگوید کرد برای او و در لوح محفوظ
هر چند که حیل از بند شدن بدو طلب او عظیم
سعی او بسیار باشد و منع نمیکند از برای بنده آنچه که
در لوح محفوظ آنچه بگوید از آن بند و هر که از آن
دو نسی او هر چند که سعی و حیل از بند او کرده که باشد و غیر
این امر را بداند عمل کند این و اعتقاد داشته باشد عظیم
ترین مردمان است در راحت و منفعت و لذت کنند
این امر و مثل آن را عظیم ترین مردمان است در عسر
و کمالاتی **و فرمود** که دنیا خانه مریض و نیکو نیست
و غیبت است و محال است و نیست **و فرمود** که آن
را هستی دنیا آنست که خداوند عالم بر عیب کرده باشد
مکار بدینا و بخشنود و نعمت را از آن و او کسی بود
مکار مگر بکشتن گوشت دنیا **و فرمود** که این دنیا شالوده است

مطالب و عظیم شدن اجر میگویند و افضل از آنرا گفتن
سخن حق است نزد پادشاه جبار **فرمود** که حق تعالی
امر کرد خلق را برای تشریف ایشان و نهی کرد ایشان را
برای ترسانیدن و بعد بر ایشان و تکلیف نکرد ایشان
بدشوار و عیب و بطاعت اندک ثواب بسیار میدهد
و معصیت کرده نشده است بر منجبر که نتواند عیب
را منع نماید و اطاعت کرده نشده اندوی اگر او مطاع
جبر کرده باشد و غیر این عبت نفرستاده او گناه
بی وائنه نفرستاده است و اسما و زید و الحکم و غیر
ایشان است باطل خلق نکرده است و این کارها
و آری کافران از آتش **فرمود** که جهل کننده با حق
خود و طالب شونده بر غضب خود و محاققت کند
بر طاعت و زهد و عبادت و سجد و بادهای بر
برای او ثواب روزی بکشد و نماز کند و او را میرسد

بدو

بدوجه شهید **فرمود** که حق تعالی عزاداران را
بنده بیشتر از بچه رفت بگوید برای اوند لوح محفوظ
هر چند که حبشه از سده شد بدو طلب او عظیم
سعی او بسیار باشد و مع میبندد او بده بچه ای که
در لوح محفوظ آنچه بر او آن بند و معز و کویه
دو تنی او هر چند که سعی و حبشه از بند که باشد و مع
این امر بداند عمل کند این و اعتقاد داشته باشد عظیم
ترین مردمان است در راحت و منفعت و لذت کند
این مردمان را بنده از عظیم ترین مردمان است و مع
که بنده ای **فرمود** که دنیا را به مرغ و نیس و مع
و تغییر است و محل عمت و مع است **فرمود** که آن
را پس دنیا آنست که خداوند عالم معصیت کرده بنده
نکر بدینا و بخشنود و نعمت را از او کسی نبرد
نکر آنکه بکشد گوشت دنیا **فرمود** که این دنیا را از نظر

مسئله از این باشد خوان است که در دست مجذوبی باشد
و کمالات از برگی که در دهان ملخ باشد چه میکند
علی که بعضی که فانی می شود و لذتی که باقی نمی ماند **مورد**
که به دست دنیا مانند غول است که راه می کند کربلا
دور الحاح می کند و هدا که می گرداند کبریا که
لجابت کند و به بهت عالم می گرد و پیروی برکت
می کند به دست که می آید از ایت که اول این و
غنا است و لغزان نیستی و غنا است و در جلال از
حسابات و در حرام آن عقاب است هر که ملک نمی گوید
بفتند می افتند هر که فقیه بود و محزون شود و فرمود
که دنیا مانند سایه ابر است و مانند خواب است که
کسی از ایند و آن شادی است پس از این بغم میل
است غلبه بستم زبانه نه تنها آفریننده است و با
کنند و در عالم اول **مورد** که دنیا و آخرت است

در دشمن اند از هم متفاوتند و در راه می مانند پس
هر که دنیا را دوست دارد و از دنیا کند و آخرت را
دارد و دنیا و آخرت بهین راه مشرف و مغرب اند که کسی
باز از هزاره رود هر چه می گویند رات گردد و آفتاب
دور کرد و از آنها می مانند و در خروانه چون بکلی راضی
که یان و بکرم و چشم آید **مورد** که شب و روز می گذرد
و در طول و نور عمل کن و در ایشان و ایشان از تو می کشند
و توان ایشان بکلی یعنی ایشان از عمر تو می گیرند
و نور و اوقات و ساعات ایشان برای خود عمل بکنند
و فرمود و تکیه خداوند سبحانه و تعالی
اولا شکر کند و اگر گرفتار دارد به عین می کشد
اگر می کشد و هر معیت ناله مومن و ممد
خدا **و فرمود** که اگر اسیر خود را در راه خدا
بدهد خداوند سبی آن را بدو و در راه سیر می کند

میکنم قوم و بیعی و مضر و الهی من که شایان است بفرمان
پروردگار شما و از شما و میکنم شما را بفرمان و بر سر
و شایان است بفرمان که شایان است بفرمان
و اهل بیت من اما اینم از اهل بیت من چنانکه
شایان است از برای اهل اسرار من خلیفه رسول
خدا صلی الله علیه و آله در میان شما و بسیارم شایان
بر حد و در حد و خوار شده شایان است بفرمان
بد رسیده من بر پادشاهان از پروردگار خود و در
از بین خود و یقین دارم از امر خود و شایان است
از بین خود و من ملاقه کنم دنیا و است ملاقه
و بریده شده از برای من و جمعی در آن است که
در میان دنیا را بر دوش آن و من نیز رسم بر شایان
صاحب زبان و لسان که در شایان است بر شایان
انچه را که شما میدانید و میکند انچه را که شما
میکند

میکند **و فرمود** که اگر خدا اطاعت کنی خداوند است
بجای من و تو را و اصلاح میکند عمل را و کثرت
و اگر اطاعت خود را هر چه کنی از منافع تو را اگر میکند
و عمل از کثرت تو را و اسد میکرد و **و فرمود** که تو خدا
وند است و ملاقات کنی بلکه آن باشد و حق
از دوستی دنیا و تو و منیداری عیال که هر چه تو را
نیاید اندر این عیال من و منافع و خوف و رجاء
فرمود که بدو رسیده شما اما خود را آید و من و من
عالم دنیا و میباید بدو رسیده شما ای خود را
رفت و در دنیا من که خود را میداند و شایان است
جایان و شایانها بلا بد و یافتند و میباید شما
چون دانستید آنچه مقدم داشتند و در که میباید
چیز بد که بیش فرستاده است شایان است و هر کس که
شایان است و اگر بکنید و شایان است و در که شایان است

آنچه را که دانسته اند محتاج نرین بتعلیم گرفتن چیرا
 که تبتانند و شما باضاف کردن آنچه را که بکسب که به
 محتاج نرید آنچه که از آن کسب خود جمع می کنید شما
 اصلاح انما خود محتاج نرید از اصلاح کردن سخن
 خود شکیب کردن اعمال مسلح محتاج نرید از کسب
 اسوال شما باقیم گرفته سو ربه فانه اخوت را درین
 نرید از آنچه که فانه و نیای شما دارد برادر شما اخوت شما
 نرید از آن که و نیای شما بهارت کردن و ابلق آه و اخوت
 محتاج نرید بهارت کردن در فناء شما بتحصیل کردن
 علم و ادب محتاج نرید از تحصیل کردن فقر و مریلا
 شایقاعات کردن التک اند و ف محتاج نرید از
 حرص و دنیای و طلب کردن شما بسخا ان خود سجد
 کرده میشود به نیکند مگر که و هانیک و اشرا الحدا
 نیک را ب شما محتاج نرید از منیع گفتن سخا ان شما

در میانک محتاج نرید از جمع کردن اسوال و اگر نیست
 دانید برای خود به نیکی و مصالح اعمال و اخوت شما
 خواهید رسید به خالت از تو و اسوال بدو سیکه
 شما خلق شدید از برای اخوت به ان برای دنیا و خلق
 شدید از برای انشاء نه از برای فناء اگر راضی گردید
 بقاء پاکیزه کرد و عیش شما و برسد بقاء و اگر نه
 کیند مریلا و شکر کند در فناء و راضی که بید بقاء
 برای شما حاصل میشود از اجاب خدامند سخا دنیا
 و بدو سیکه اگر ز همت و دین بد خدا می رسد بدان
 دنیا و دستکار کرد و بدو در دار بقاء اگر قناعت کند
 خزان با بیدان فناء او سبک گردد و بر سر اسعنه دنیا
 اگر امر که دانسته بر خور هواش و همی باشد اسوال را که
 بر خدا تو که بید کرد که دانند از حق و بیدان دنیا
 بخلان و انما اگر در کیند بیوی خدا و بیدان دنیا

و فیکد عالم سخن گویند اشی پس گوش کنند و بیه
دارند باش و فیکد روح موسی بجای آسمان بالا رود
از مردن سالیکه فیکد بنده میگویند که چگونه بجای
بافت و در طریقه حضرتین مادر عبادت یعنی شیطان را
فیکد است و فیکد مانت کردی فیکد مکن و انشاء الله
ظاهر این تو پستند از جهالت و لیکن اقتداء کن با کسی که
بالا تر است از تو از علماء و فیکد اراده کند خداوند را
ببندد مخیر را بپیر هیزند شکم او را از طعام بعضی طعام
حرام و فیکد او را نگاه میدارد و طعام میکند او را فیکد است
و اصلاح میکند از برای او و در جهل او و فیکد که خدا
وند سجاده اراده کند اصلاح ببندد و اللهام میکند
بگو سخن گفتن و که خورند و که خوابید و فیکد فیکد
شود ان شاء الله تعالی و فیکد سخن گفتن و فیکد که خداوند
عالم خیر بنده را خواهد الهام نماید و او را و فیکد

بجاء روح گویند در معدنست حسن است و فیکد کند
از برای بنده و فیکد شکم پر کند و از اهل صالح گویند
کرد فیکد از صالح و فیکد از برای فیکد بنده خداوند
عالم باشد ابتدا کند کن اصلاح و فیکد است و فیکد
و فیکد از آن حاجت خورند از خدا سوال کن با کسی که
خداوند سجاده از آن کرد فیکد است که و فیکد که
سوال کند او بگوید و او را گویند و فیکد کند و فیکد که
از برای بنده کند و فیکد از آن و فیکد بنده از فیکد
او را حاجت کند پس و فیکد جواب گویند و فیکد از آن
خود و فیکد از آن و فیکد از آن و فیکد از آن و فیکد از آن
مکن حال آنچه که میگویند و فیکد از آن و فیکد از آن و فیکد
و فیکد از آن و فیکد از آن و فیکد از آن و فیکد از آن
که و فیکد از آن و فیکد از آن و فیکد از آن و فیکد از آن
نسبت دان و فیکد از آن و فیکد از آن و فیکد از آن و فیکد از آن

بدی حاصلی است بخل کردن بدخانه است و دنیا و **نعمت**
که هیچ شنبه و پنج شنبه برکت است نیکی کردن با والدین
بزرگترین فریضه است حکم پدر و مادر و ست برکت مال و
نصیحت کردن است بلاء انسان در زبان است بلا و
بند ایمان و دین است بذل علم و کتب علم است علم و
کرد و میشود و بعد علم بذل کردن عطاء و کتب نعمتها است بذل
جاد و کتب جاد و آنچه که بخت کند که برکت در هیچ کس نیست
در کار که در اول روز با یکدیگر کسی که آن روز در بختان
برای طلب یک حاجت و در اول وقت از آن حاجت و چند
در آن حاجت بزرگ باشد و سوال است و آن حاجت برسد
خوش از حال باشد و بخندد و خود را از کار و کار و در وقت
مرکز ترسان باشد و خود را از مرگ و در وقت مرگ
بگیرد که سوال کردن باشد و جواب بگوید که سوال نکند
ساکت کرد و سخن گفتن او جواب است و خاموشی او از آن
گردد.

جهانیت و بالذات سلام و افتاء آن از نیکی اخلاق است و
و غایت از دنیا و بهر ایمان علیه بنیاد است و شایسته و غایت خود
بقدر وقت و وقت که میراثی نیکی است به پادشاه خود و مالک
فرمان و احکام است و نیکی است به پادشاه خود و مالک
کین بقیه آن خود و هر پادشاه که بقیه آن خود و هر پادشاه
با حق خدا است از دنیا و هر سوره حمد و هر سوره حمد
و کتاب و هر کتاب که از آن است و هر کتاب که از آن است
و است و از هر کتاب که از آن است و هر کتاب که از آن است
نجد و کد و آن میشود و شقت و دنیا و بعضی از آن با هم
و فرمود که با خدا بخار و کین و مالک و هیچ مالک و خوشایند
خدا شود و آنکه در آن با خدا نام عالم است و آن عالم
مالک و در آن است که خود را از هر صفت و صفت با خدا
و ستایش می کند و گفتا و خیر و در آن عالم است و آن عالم
آن که از آن است که در آن است و آن که از آن است و آن که از آن است

خود اندک و به پناه و روح که الهام از نیت ایمانند
فرموده که آنکه از دنیا بگریزد و غنیمت شمرد و به سلامت و
غافل است از جمله او و این اجل از آن که کوفت گشته باشد
است و آن که کوفت بهشت است و آن شدیدی است و آن که کوفت
شهرت است و آنکه بهشت و بهشت است و آن که کوفت است و آن که
باقی است و آن که کوفت است و آن که کوفت است و آن که کوفت
تو چون نهی قفسه و بیا شام بدست که من جرم از آن
شیرین من و آن که کوفت است و آن که کوفت است و آن که کوفت
جاء و الباس خود و کوفت و وقایع اجامه خود و کوفت و
نهایت بر اینان و حفظ نما و اینان که سخن بگویند
میگویند و این که بگویند و این که بگویند و این که بگویند
شدید است و این که بگویند و این که بگویند و این که بگویند
بهار و طاعت و طاعت و طاعت و طاعت و طاعت و طاعت و طاعت
سینه آشنای می شود و طاعت و طاعت و طاعت و طاعت و طاعت

او در آن چیزها که با او فایده ندارد و جواب گفتی او از
چیزی که از او سوال میکنند و حقیر و سادعت بودن
او در کارها و در حق که از برای کسی که از او علم را
تعلیم میکند بدو از برای کسی که علم را با او تعلیم میکند
و پیوسته باشد از حصار و علمها که کوفت است و آن که کوفت
است علم و آن که کوفت است و آن که کوفت است و آن که کوفت
پیش از آنکه علم را با او تعلیم کند و آن که کوفت است و آن که کوفت
پیش از آنکه علم را با او تعلیم کند و آن که کوفت است و آن که کوفت
آنکه جمله نمایی و متوجه حاجتی کردی تلخی حلیه را
عفو و کذا که آن - چکیت و شرف علم است علم
را تعلیم میکند که اگر چنانچه سیاسی علم و از این است
و از این است و از این است و از این است و از این است و از این است
مانش و در روح ملک و با کسی که با او روح میگوید
و حیاست ممکن با کسی که با او حیاست میکند و علم

تعلیم گیر باوقار و حلم را بدین سببی که عباد دوست مؤمن است
و حلم و زور او است نگاه دارد خود را از سر داد و
اول آن و در میان او برسد در آخر آن بدرستی که
آن سر را میگیرد و براند آن آغیه میگیرد و بر اعصاب
یعنی در شناختن و چنانچه اول در میان او برسد و در
آن بر آن می آید و در طلب کتب و کتابی خدا را در و در
کن از خشم او زیرا که ناچار است از برای تو بجهت
او و توبی نیاز از امر پیش او نیستی و پناهی از
برای توبیست مگر از او نگاه دارد خود را از خشم کسی
بجای نمیدهد ترا با طاعت او و در هر مکر و انداز
رحمت و رحمت ترا که بعضی است و در ترا با انجام رسان
مگر رحمت او پس پناه بدار و در او تو را دل کن سعی
کنید با اصلاح حال و یکی افعال و راستی اقوال و در
اموال تفریق جویند بسوی خدا و ایند سچانه است

کردن

کردن و در کعب نمودن و خضوع و خشوع کردن برای
عظمت او و خویش را از خود را اگر سنگی قرار ده
و قناعت را عادت خود را برده و در مود که توبی عمل
شناختن خداست توبی ایمان و شکار شدن است
توبی خدا توبی و عطا توبی را بر شدن است یعنی از حجاب
نظمت توبی عقل استقامت است توبی خوفناک است
توبی جمع مال اندوه است توبی فکر سلامتی است و توبی
هر یک رنج کشید است توبی قناعت عجب بود است
توبی علم عباد است توبی نصیب از خدا است توبی عقل
ملازم حق را در بدایت توبی ادب سبکی چنانچه توبی
توبی ملامت است توبی رضا عباد است توبی طمع شفاء
توبی طاعت بهشت است توبی رخصت و سلامت است
توبی حیانت است توبی تواضع محبت است توبی
عدالت توبی تعمیل امر است توبی رخصت و سلامت

بخشیدن بیش از سوال و فکر کردن ای الله محمدی
کرده باشد و بخشش کردن با کسی مال سه چیز است
که آنها هر که دوزخی شد خیر دنیا و آخرت با او رسیده
آنها هفت است بقضای خدا و صریح بر بلاء و
تکلیف در حال بخت سه چیز است که از کتبهای ایمان
پنهان کردن مصیبت پنهان کردن صدقه پنهان کردن
کردن مرض سه چیز است از اعظم بلاء است بسیار
و بسیاری قرص و همیشه مریض بودن سه کس در راه حزن
از کسی نمیکند عاقل از احمق و نیکوکار از فاجر
و کریم از لئیم سه چیز است که زینت مؤمن است
نرسیدن از خدا و راسی گفتار و ادای امانت
سه چیز است که عیب دین است غرر یعنی در بخت
الهی و مکر و حیانت سه چیز است که باعث دوستی است
دین و تواضع و سخاوت سه چیز است که جامع
دین است

دین است عفت و ورع و حیا سه چیز است که مهملات
حرکت بر باد شاهان و امین ارادند بن حیانت
کشتن و آتش بخورده و برای خیر سه چیز است
که عواقبش ادبی و دینی موثر است فقر است بعد
از غنا و ذلت است بعد از عزت و مقهور شدن
دوستان سه چیز است که ادبی را در هم می
شکند و قوی او را متضع میگرداند مقهور
شدن دوستان و فقر داشتن در عزت و ذلت
سه چیز است بودن سه چیز است که باعث دوستی
نکاد و سنگی خلق و مدد آوردن با مردم تواضع
بودن سه چیز است که آنها را از دین است احلاص
یقین و قناعت و فرموده ما تقوی شرایع
پیشیده با استعجاب ما عافیت سازگار و دین است
ثواب عمل و افضل از عمل است ثواب علم و تقوی

مشت انت ثواب صبر المحن معصیت را می برد ثواب
آخرت سختی دنیا را فراموش میکند ثواب معصیت
بقدر عجز بر انت ثواب صبر مانند ترین ثوابهاست
ثواب جهاد عظیم ترین ثوابهاست ثواب خدا
از برای اهل طاعت اوست و عقاب او از برای
اهل معصیت اوست بیدار گردید از خواب غفلت
و رسید از سقوط بد از خواب خود و توبه نمودن و بیدار
نقار شدن خود و زاد و تحصیل گشتن برای سعادت
خود و قیمت مشت عمل صالح است سنگین و بید
تر از روی خود را با عمل صالح قیمت داشت بزرگ
و نبات ثواب علم برای تو بانی است و نمی پوسد
و ترا بانی میدهد ارد و فانی میکند و در ثواب
دین بقوت تعیین است با سایر باریان و متفان
باشید باریان عمل خود را سنگین و بیدار باریان

صلوة نورانی دنیا می چرخد اخلاص علم
نجات میدهد بانی میباید و غناء مال آدمی
را میسکند و فانی میکند و دولت عاقل و در علم
ممال است و غناء جاهل و ممال و از روی آفت
عنایت شمارید عملی را که فانی میشود و ثواب آن
استاد می آید بر اعمالی که باعث خلاصی شما
سنگین بود از آتش و میباید شما را به معصیت
علم بزرگ علم است و در مورد بحسن الحظ می بانی
مدح کرده خواهی شد بحالت علما کن تا آنکه سعادت
بانی حال و دم حلیم اوست هم نشین خورشید
است هم نشین بد معصیت است با علما نشین
علم نور زیاد میکند و صاحب حلیم نشین رحیم
نور زیاد و با فقر نشین تا آنکه شکر این نور
ببارد و در هر کس تا آنکه خلف بانی بحسن الحظ

به این بخش است بخش مرد دشمنان او را دوست
او یکی داند و بخل و او را دوستی او یکی داند
بنا بر بند و بخدا و همسایه او امین است و دشمن
خدا مخالف است نفس خود را در طاعت خدا بگذارد
تجربه کن برادران و احسان و نوافل و طاعت
بخشید آنچه فانی میشود و عوین بکس بداند که باقی
میانند بدید مال را در راه خدا و جهاد کنند ما
نفسهای خود در طاعت خدا را غنیمت بشود از برای
شما خرا و شکو میگرد و از برای شما حیا همسایه بدید
ترین مزایا و شدیدترین بلاهاست همه جز در غلبه
است که ثواب آن باقی میباشد همسایه کی خداوند
سجانه از برای کسی رویت را طاعت او کند و از
مخالفت او دوری نماید همسایه کی کن با کسی که این
باشی از او دوری او را تو نمیکند وجود و سیا
نماد است

به است و بر این است و منافست و منافست و سلامتی
و منافست است و بخشش آن را بودنی است دوری
کنید از دوری که آن دوری رسیده ایمان است و دوری
کند از مکر که آن مخالف قرآن است و دوری کند
از خیانت که آن مخالف اسلام است و دوری
کند از از آن که درین قطع ارحام جمال مرد و بیمار
است جمال از آن دوری دوری از آن دوری و عار است
مدار کنند با اشرار و دشمنی کنند با اخیار جمال
مؤمن در پس هنجاری او است جمال سده در جفا
کردن او است جمال همیشه در قناعت است جمال حیا
دور از منافست است جمال قرآن ابرو و ال عمر این است
یعنی برای آبادت عظمیه که در آنجا است جمال معروف
انعام آن است جمال عالم عمل است بعلم خود جمال علم
پن کردن علم است شرف علم عمل بان است نگاه داشتن

علم کند استحقاق آن است نزد اهل آن جهاد کردن نفس
صداف حقیت است جهاد کردن با خواهش قیمت
بهشت است بهترین جهاد جهاد با نفس خود است
با نفس خود جهاد کن بر طاعت پروردگار خود مانند
دشمن بر دشمن خود غالب کن بر نفس خود مانند
غلبه خدا باشد خود مدبرستی که قوی ترین مردم آنجا ^{کست}
که بر نفس خود غالب گردد مدبرستی که سعیدترین مردم
کسی است که شدید باشد بحاسب او بر نفس او و تمام
بدی دروغ و رشود شدن است مهلت رسا و اعتماد او است
بر ائمه و جهاد غلبه حلم است تمام بدی در رفیق
بد است حق تمام از برای هر چیزی قدر و اندازه قرار داده
است و حق عزوجل از برای هر عمل ثوابی قرار داده است
و از برای هر چیز حساب شماره قرار داده است و
از برای هر اجل وقت نوشته قرار داده است حق عباد
و نه

و تعالی حقوق بندگان خود را بر حقوق خود مقدم
گردانیده است پس هر که حقوق بندگان خدا را ادا کند
حقوق الهی را ادا نموده است جمع کردن خیر دوستی
کردن از برای خداست و دشمنی کردن است از برای
خدا بر قدر و نگذر عبرت بگیر با عتاهای یکی کن که
عصیت و بیایمانی هر سالی در مورد که یکی صورت
قلع حاکم است یکی خنجر موحب زیاده است حسن
صورت موحب جمال ظاهر است حسن نیت جمال کین
حسن عقل جمال ظاهر و باطن است حسن دین قوت
بخشن است حسن ظن راحت دل است یکی حلم دلیل قوت
نعم است حسن ظن باعث تخفیف اندوه است یکی
ظن بنده بخداوند سبحانه بشر را می رسد است بخدا
یکی ترک بنده بخداوند سبحانه بغیر را می رسد است بخدا
بنده است بر خدا یکی نور بسیار که در نور کمال را

نمیشود از قضا حفظ کند امرا را جز در امر زکوة و حفظ
کند امروهای خود را با موال محصل کند اخراج را
ترک دنیا دنیا را محصل نکند ترک دنیا حق و باطل
هر دو هست از برای هر یک اهل حق حق که ضرر
نمکند هر است از باطلی که شاد گرداند حق خداوند
سجانه بر شما در حالت سیر بر شما سبکی کردن و شکر
نمودن و در حال عسر و تنگی راضی بودن و
سبر کردن است لازم بر عاقل که جمع کند رای عقل را
برای خود و علم علماء را بعلم خود لازم است بر عاقل که
همیشه طلب کند راه مراد را و ترک کند خود را برای
بریدن را حفظ کردن نعمت در صله کردن رحم است
نازل شدن فقر و در قطع کردن رحم است محاربه
با دلها و خود که آنها را زود برون میگردانند حکم شده است
بر اهل دنیا مشقت و فناء و نقل شدن و هلاک کردن

دینا پیچیده شده است بشهوات و مایل میگردد اند باطل
نعمت نزد ملک و زینت داده است خود را غرور و
ارایش میکند خود را برای اهل حق با مال محاربه کند
بر نفسهای خود بر ترک دنیا و سرگردانند او را از
نعمت نمودن بان بد مرتبه که دنیا زود روی را بیل
میشود و بسیار تخیر یافته و زود گذرنده است
از اهلش خدمت هر محبس پیچیده میشود
بر آنکه شدت اهل ان محبس حکم شده است به
بسیار جمع کنند دنیا فاقه و احتیاج و اعانت کرده شده
است از کسی که از دنیا میکند در راحت و آسایش
لازم است بر عاقل که بشکند هوا و حواس خود را پیش
از آنکه با او دشمنی کند غصه در دل داشتن برای اخراج
کناهان را میبکشد و اسرار را در دست حضرت علیه السلام
انجماع فرمود که حیات بشری است که مرداشته میشود

و عورات و بوی شیده و خند است که جمع کرده و می شود و شبیه
نویسم و می بیند که کسی که از آن انعامات پرور
نکات که هر دو معنی لغوی است و در معنی
ملال فرزند است اگر بماند گفت است و اگر بمیرد گفت
و غمت است لغزشهای خود را از نیست و هید بعفاف
و در وی نمائید از تنبذ پروا سراف و فرمود که بهتر
مستحق است از او و می بیند که هر دو را حکمت است و هر دو
منا غنای نفس است بهترین جهاد جهاد نفس است
هر دو هم اسم است که جمع و هر دو بهترین هم است
که او می را از مخالفت با او دارد بهترین بیکی آن
که منگو کاران برسد بهترین اعمال آن است که در
روان گردد و بهترین موال نیز است که در وی ترا
می بیند که هر دو را حکمت است و هر دو را حکمت است
بهترین خنده و تبسم است بهترین علم علم است یعنی

است بهترین خنده تبسم است بهترین
حلم علم است یعنی خود را
بحلم و ادا دارد بهترین اعمال است
که دین را اصلاح نماید بهترین علم
است که مقارن عمل باشد بهترین
کلام است که موجب مدال نکردد
بهترین فنک است که به محتاج نبویسد
بهترین مدد قدیمای است بهترین
بود در مقامی توانست که با تو مواساة
کند و بهتر از کسی است که ترا کمایست
کند بهترین رفیق صاحب علم و حلم
بهترین امراء کسی است که بر نفس خود
میرد باشد بهترین خصلت مردان است
بهترین پادشاهان است که علم

سخن اوست و دلیل اصل مردگار است
دلیل دهین بنده پرستگار و کشتیست دلیل
غیرت مرد عفت اوست دلیل و روح مرد قزاق
اوست دولت استراحت اوست اخبار است دولت
فی ازلت ابرار است در حقیکه قیام دهد
بهتر است آورد دنیا را کما دیکما سر آورد در
فقیه نور خدا بهت است آورد دنیا را غنی و کاد
الحمد ترا بشک میانه از دین سوختن که
ترا بشک میانه اندازد شام ذکر نورانی
میگذرد ادا دین فکر آورد و کن غضب
بساکت شدند و در او کن شهوت را بقتل
جو در بعدل و در او کن فقر را بعد نه و بدال
پروردگار بسی آنه شما را خواند است
اطاعت خود کریم کرد و بخت کرد بد
و شجاعت

و شیطان شما را خواند است اجابت
کرده اید و رو نموده اید پروردگار بسی آنه
شما را خواند است ایست ایست ایست ایست ایست
و خلوت در نعمت های آن و همسایگی پیغمبر
و سعادت محالفت او گردید و در او و کردار بند
دنیا شما را خواند است بارگاه بد بخن
و شفا و شکر نما و انواع بد و نیج و غنا
اطاعت کردید و مبارزت نمودید و
لعجیل کرده اید و فرمود علی بن السلا
که اگر کند خدا او را بسی آنه هم نشین
اوست ذکر کننده خدا او را بسی آنه انس
بجدا گرفته است ذکر خدا او را ایمان است ذکر
الحدا الت اندل الحق شیطان است ذکر خدا
طریق پرستگار است یاد او رنده خدا

بسیار از ایشانست ذکر خداوند سبحان
و در روز قیامت که خداوند سبحان یاد او را هر روز را بفرماید آن یعنی آخرت
فوق نفسها است و بحالت با خبریست ذکر را برای دنیا آن دلیل گردانند نفسها
خداوند بصایب و دنیا و اینها را نفس است خود را بترک عادات و بکشید آنها را بر سر
ذکر خدا دانده در دهان و در دهان است ذکر فعل طاعات و فرمود علیه السلام خدا
خدا را اس مال هر مؤمن است و سوار او رحمت کند مردی را که بداند قدر خود را
ساله کردید باز شر شیطانتست ذکر خداوند تقدی نکند اندازه خود را خدا رحمت
ستون ایمانت و نگاه دارنده از شر شیطان است بده را که مراقب گناه خود باشند و توبه
ذکر خدا است چید هر یک طرفه که مؤمن برورد کار خود را خدا رحمت کند مردی را
ذکر خدا شادی هر متقین است ولده هر صاحب فکر کند و عبرت و کبر خدا رحمت کند
فعبین است ذکر آخرت دوام و قناعت است ذکر بده را که غالب شود بر خواسته خود
دنیا بدترین در دهان است باد ملک آسان و در دهان خود را از رسیما آنها که دنیا
میگرداند اسباب دنیا را رفتن چشم کور خدا رحمت کند مردی را که بشنید امر الهی
آن بهتر است از رفتن بصیرت و دین بگذارد و آنرا نگاه داشتند و خدا رحمت کند کسی را

می‌آهده کردن با خواسته‌های است
تساقوتها فریفته شدن بدنی است ملائمت
ملازم گردیدن با راستیها است سر علم
تمیز دادن میان خلقها است که خلاق
نیک را طاهر گرداند و خلق بد را آلود
خورد و در گرداند و فرمود علیه الصلوة
والسلام بسا صاحب اعتمادی که
که آخر اجل خواهد شد بسا صاحب
اعتمادی که آخر ترس بر او خواهد
رسید بسا سعی کننده الیت که اول نشسته
است بسا بیداری که در خوابت یعنی
بیداری بی فائده است بسا سخن
هست که آدمی را خسته میکند بسا سخن
هست که مانند شمشیر است بسا

عاد مری

عادی که ظالمیت بسا رنج کشنده است
که زیان کاوست بسا کلمه الیت که
سلب میکند نعمت را بسا شادی که آخر
عقد گردد بسا غنی است که ذلیل تر از
فقیر است بسا سعی کننده است در چیزی
که او را ضرر کند است از برای کسی
که او را مدح نکند بسا سخن لغوی که بد
بسیاری بکشد بسا عملی است که نیت
انرا فاسد گرداند بسا عا لمی که علم او را فاسد
کند بسا جاهلی هست که جهل او را فاسد
گرداند بسا حریمی که حریم او را بکشد
بسا کلامی باشد که جواب آن سکوت است
بسا سخن گفتن هست که بهتر از
خاموشی است بسا دوا هست که

که در دوا بسوی آدمی می‌لرزد بسیار دردی
باشد که منقلب بنفاهت گردد بسیار از دوا می‌د
باشد که محر و می‌سازد بسیار فائده باشد
که بخیر می‌بخشد و در دوا بسیار از بان که آدمی را در
رساند بسیار خوفی باشد که عود با امان
نماید بسیار منعمی که آن نعمت بر او است و در
است و عقوبت باشد بسیار سکونت باشد
که بهتر از سخن باشد بسیار سخن باشد
که تر از تر باشد بسیار غنی باشد که فقیر
تر از فقیر باشد بسیار فقیری باشد که غنی
تر از هر فقیری باشد بسیار فقیری باشد که هر
کردد بغناء باقی بسیار غنی باشد که باعث
فقر و باقی گردد بسیار جمع کننده باشد
از برای کسی که او را مدح نکند بسیار حسود
باشد

باشد که او حسودانکس است بسیار مردی
دودی باشد که خویشی نداشته باشد و
او بهتر از هر خویشی باشد بسیار ملامت
گرفته شود هست که گناهان برای او نلیت
بسیار معرفتی باشد که باعث کمال الهی باشد
بسیار برادری باشد که ماحد تواند و انرا بیده
بسیار علمی باشد که باعث کمال الهی شود و بسیار
مدعی باشد که عالم نباشد بسیار امر کنند که
از بدیها هست که خود از آن ممنوع نگردد
بسیار عالمی باشد که از علم خود منتفع نگردد
بسیار و غنی که غیر متعظ باشد بسیار خیر
که نبود رسد از جای که گمان ندادی بسیار شرفی
که نبود رسد از جای که گمان ندادی بسیار دنیا
باشد که آن درد باشد بسیار درد خندان

تقدیر اجل او را هر دو بر تقدیر تجربه اوست
روزی هر مردی بقدر نیت اوست همیشه
معروف و احسان نمودن بهتر است انا الله
یکبار احسان نماید مدد را کردن بد و سنی و
او دشمنان او را دوست او میگردانند
و سواران خداوند سبحان بیان کنند
خند و بیغام آوردند که اندامیان خالف
و خلق و تبت علم اعلی مراتب است قله نوکریا
از انچه بگوید از تو رفاهیت بیشتر را
اعتیاد است مقدار عقل آدمی منجان کردن
میشود در فرح و جزا را غیبه بودن بند
از نفس خود نزد یکیت نخست خداوند
عالم را غیبه بودن مرد از نفس خود دلیل
کلی عقل اوست و فرمود علیه السلام
زکوة

زکوة علم بهن کردن است زکوة جاوید ل
نمودن است زکوة حله علم نمودن است زکوة
مال بخشش کردن است زکوة قدرة المعاش
دادن است زکوة جمال عفت و زبده است
زکوة علم احسان و در گذشتن است
غریب زمان بد ترا از غریب مسالمت زکوة
بد و جهاد کوه کردن و روزه گرفتن است
و سعت بنک همسایگان و مسله نمودن و احوال
است زکوة صحت سعی کردن در حاجت خدا است
زکوة نیجاعت جهاد کردن است و در راه خدا
زکوة با دشمنان فریاد رس بیجا دانستن زکوة
لحم دست گیری ضعیفان زکوة غریب
نمودن مسکین مسکینان است و باقی کارها
افعال آدمی بهتر است از سخنان نیک

او ناقص بودن کارهای نیک از
سختی آن نیک او قبیح ترین رذایل است
و زینت رفاقت حق ^{محمّد} شدنست و زینت
ریاست بخشیدنست و زینت علم حلم و رز
یدن است ^{نیست} ایمان پر هیز کار نکردنست
و زینت عبارة خستوع کردنست و زینت حکمت
و هدور و زینت و زینت دین برکردنست
و رضا بودن است و زینت عالم و لغز ^{نورانی} است
عالم است زیارت ببيت الله باعث ایمنی و اعتقاد
جهنم است و زلزله عالم مثل شکستن سنگی گشتی
است غرق میشود هر کسی در آن گشتی است
و زوال غفرت بسبب منع حقوق خداوند سبحان
است و نصیر کردن در شکر آنست دله غافل
محو و راست و زلزله جاهل محذور است زلزله
بسو

بسوی آخرت و دفع و پر هیز کار نیست زیارتی دنیا
آخرت را فاسد میکند اند زیارت کون از بر خدا
اهل طاعت او را و بکیر هدايت را از اهل ولایت
اوردیدن کنید از برای خدا محالست کنید از برای
خدا و بد دهید در راه خدا و منع کنید در راه خدا
دو می کنید از دشمنان خدا و دوستی کنید
با دوستان خدا از خارف دنیا فاسد میکند
عقلهای ضعیفه را بهترین زمانهای زمان پادشاه
عادل است بدترین زمانهای زمان پادشاه جائز
است زینت راهها اخلاص ایمان است و فرمود علیه
السلام سبب محبت سخاوت است سبب اصلاح
ایمان تقوی است سبب فساد عقل متابعت
هواوات است سبب شقاء و وسوسه دنیا است سبب
زوال نعمت کفر است سبب محب احسان است

سؤال کن از جلال پیش از آنکه کنی از خداوند خود را عفو
و عافیت و حسن و توفیق سؤال کن از جلال پیش از آنکه در راه
سادات اتقیا و ابرار بند شوی چیز است که عظمای مبدع
با این امتحان کرده میشود در یافت کردن و معامله نمودن و
حاکم شدن و معزول گردیدن و غنی شدن و فقیر گردیدن
سؤال کنی خداوند سبحان را عافیت از تسویله و احوال
و فتنهای دنیا با خداوند خدای دوستی داشته باشی تا که
سالم گردی در آخرت با مردم دوستی داشته باشی تا که
سالم گردی در دنیا تسلیم نما و عاکی از برای آخرت تا که
غنیمت یابی سلیم نمایی از برای امر خداوند سبحان
و امر ولی او زیرا که راه نمیکردید با تسلیم سلامتی عیش و
مدا کردن است سلامتی دین در روی کردن با مردم
است بیداری شب شعار مستقیان و شمه مستقیان
بیداری شب در طاعت خدا بهر دوستان خداوند
سعادت

سعادت مندانست شوند غایت شریک اغیبت
کنند است سندن کوش فائده نمیدهد با غفلت قلب
سعادت مرد در آنکه دانشی دین و عمل کردن از برای
آخرت است شیر و زنده در هر هم شکسته بهتر است
از برای ستم کاران ستر و اسیر فو است اگر از افاش
کنی و اسیر او گردیده بلندی دین و اعلی آن صبر و
یقین و مجاهد هوای است شدن کسند که با ایشان شین
توان کرد و دین و دین و بدی و زن و صبر و مرد
زنی پست مرتبه است و مراد از بدی کم حیا و فحاش
است و فرمود سؤال کنی مرا پیش از آنکه مرا نیاید
بدوستی که من بر اهرهای آسمان را تا تو از راههای
زمین مساعرت نمائید بسوی طاعات و سبقت
گیرید بعمل صالحات پس اگر از این کوتاهی کنید بر زمین
از آنکه تقصیر نمائید از ادای فیض مرا سؤال کنید

پیش از آنکه مرا نیاید قسم بخورم که در قرآن آیه نیست مگر
آنکه من میدانم که در کی نازل شده است و در میان ما
شده است در بیان یاد رکوه بدرستی که پرو
دکار من بمن بخشیدن است نالادان فکر کنند و
زبان گویا نشو چیز است که از قواعد دین است
احلاص یقین و نجات کردن مسلمین و بیمار شدن
و دادن زکوة و حج خانه و نه در دنیا بدو خلوتی
عیش و عذاب فقر و مانند مردمان در معرکه است
انسان ایشان است صفات کردن و بد گفتن تو کس
که از تو بالاتر باشد جهلیت مردی و زشت و دشمن
گفتن تو کس که از تو پست باشد جهلیت مردی
صفاهت کردن تو با کسی که در راه حق تو باشد
جنکیت مانند جنگ کردن و در خور و کزیدن
مانند کزیدن دو سنگ که از یکدیگر جدا نمیکند و نزدیک
نظم

ز خردار یار سوا و این نام حکما و طریق عقل
نیت و شاید که آن رفیق تو از تو حلم و دین
منکین تو کرامی تو کرد و توانی پست و ایم تو کرد
سؤال کنید خداوند بجهان را سه ال کنی ایمان را
و عمل نماید بموجب قرآن مستی غفلت و غرور بد
تروست کننده تو از مستحق خیر است و دیر تر
آدمی از آن بهوش میاید مهر علی السلام
شکر کردن آنکه نعمت را می یاراند شکر کردن باعث
زیاد شدن نعمت و موجب تجدید نعمت است
شکر نعمت امان است از زایل شدن و ظامون
بر طرف شدن است شکر مؤمن ظاهر میشود
از عمل او و شکر منافق از زبان او نجات
نمیکند شکر کردن نعمتهای گذشته باعث

والیان کسب کبی تقصیر اند در خون بکشند بدترین
اولاد است عاق باشد بدترین اخلاق دروغ و
نفاقست بدترین برادران تو کسیست که ترا راضی
گرداند بیاطل بدترین کسی که با او رفیق گردی آن جاه
هست بدترین و زرا کسی است که وزیر بدان باشد
بدترین امر آن کسی است که هوا و خواهش او براد
امیر باشد بدترین علم آنست که فاسد گرداند راه
راست مستور بدترین عمل آنست که معاد ترا فاسد
گرداند بدترین چیزی که در دل افتد آن غلو و
عشراست بدترین شغلی که آدمی بآن مشغول گردد
آن فتنه و کاپی فائده است بدترین مدح
آنست که بر زبان بدکاران جاری گردد بدترین
برادر دین آن کسی است که محتاجی که با او مدد را غلام
و ترا

و ترا مله او گرداند که برای او عذر می آوری شری که
دانشم نباشد بهتر است از خیر که دانشم نباشد
یعنی شری که همیشه نیت مانند بدیهای دنیا که
شبان ندارد بهتر است از نعمتهای دنیا که بلای
ندارد زیرا که اقلی اجود دارد و دیگری حساب و
عتاب روز قیامت دارد بدترین مردم آنست
که خود را از مردم دیگر بهتر دانند بدترین مردم آن
آنکس است که پروا ندارد مردم او را بدکار می شناسند
بدترین سخنان آنست که بعضی از آن در حق بعضی
دیگر باشد بدترین مردم کسیست که شکر نکند نعمت
و نگاه ندارد حرمت را بدترین علم آنست که عمل
آن نکند بدترین ولایتهای و لایتهای است که ملکان
آن ایمن نیستند بدترین مردم کسیست که سعی کند در

از ازار برادران و فراموش کند نسبت با ایشان
احسان را بدترین برادران آنست که نزدیکی و
دوستی میکند وقت نفرت و رخا و دوری میکند
در وقت اضطرار و بلا بدترین برادران تو
کسیت که تو را دارد بخوابش و آرزوی دنیا بد
ترین قاضیان آنست که حکم او جور باشد و بدترین
امراء کسیت و آنست که ظلم بر رعیت خود کند
بدترین فقر نفس است بدترین امور را ضعیف
از نفس است بدترین ایمان آنست که شک داخل
آن باشد بدترین برادران آنست که با تو مداخله
کند و عیب تو را بتو بگوید بدترین خلقها دوروغ
و کبر است بدترین مردم آنست که آید خیر از تو نیست
و ایمن از شر او نتوان شد بدترین مردم آنست
که تنع

تنع عیبهای مردم میکنند و از دیدن عیب خود کور
است بدترین تنعها دوستی و نیل است بدترین مردم
آنست که با حدی اعتماد نمیکند برای بدگمانی
بمردم دارد و مردم باو اعتماد ندارند برای بد
کارهای او بدترین مردم آنست که مردم را از
تقیه کند برای بدی او **علیه السلام که مشورت**
کن پیش از آنکه عزم غلبه و فک کن پیش از آنکه
داخل کردی شرف مؤمن ایمان اوست و عزت
او طاعت کردن اوست شفاعت کنندگان کار
افزار اوست بکناء و توبه او دوریت از کناه
بسیار دوسر است میان عملی که لذت او میرسد
و عقوبت او باقی میماند شجاعت مرد بقدر
همت او و غیرت او بقدر حمیت اوست و

ولذت آن الام است صحتة اجسام کوارترین نفعها
است نگاه دار ایمان خود را از شك بدوستی
که شك ایمان را فاسد میکند چنانکه غمک عمل را
فاسد میکند در سمت بودن رای آن من بحولان
دارن افکار است صاحب کار بد پارچه از آتش
است صاحب احسان از پادشاه میاید و وقتی که
از پادشاه تکیه گاه میاید رفاقت نیکان بدست
می آورد خیر را مانند باد وقتی که به بوی خوشی برسد
بوی خوشی بردارد مصلحت پادشاه مانند کسی است
که سوار شیر باشد از روی میکند که فرود آید در
موضع خور و حال آنکه سیر میداند که کجا باید او را فرود
آورد دوست جاهل را هیچ رسانده و نکبت یافت است
صاحب مال صاحب نقب است هر غالب شونده

دیگر

کوتاه

در یکی به بدی مغلوب است صله کردن بهم
نعت را میسرین اند و بلاه را نفع میکند مصلحت
شو با عقلاء و مجالست کن با علماء و غالب شو
بر خواستش و هوای تا آنکه رفیق کردی با ملایکه
ملای اعلی رفاقت کن با ملائکه و انایان و هم نشینی
کن با حیلان و از دنیا رو بگردان تا ساکن شوی
در جنت المائین رفاقت احمق عزت بدو
است رفاقت دوست عاقل حیات روح است
دوست هر مرد عقل اوست دشمن هر مرد جاهل
اوست معاصی در میان مردم تنب و و پیوند
شده است و عفت و پاکی در میان خلایق
شده است اسلام را مانند گریه مغلوب پرورشش
خود گردانیدند خاموشی که باعث سلامتی باشد

بهر از سختی است که باعث ملالت گردد هر که بپند
رفت کند گمان بد باینکه بپند رساند روزه ای
بیتن از هر راه در حیات را بلند میکند و ثواب
عظیم میگرداند و روزگوارفتن دل از فکر گناه
بهر است از روزه گرفتن از طعام املاک از
لذات دنیا انقضاست از روزه برابری کند با
شیطان بجاهد و غالب گردید او را بدشمنی
و مخالفت تا آنکه پاك گردد و نفعهای دشمن و بلند گردد
در حیات شمارند حق تعالی نگاه دارد خود را
از خبانت گناهان تا بیا بید حلاوت و شیرینی
ایمان را و فرمود علیها السلام ناچارهای احوال
ذلیل میگردد اند کردنها را هر چند که مانند شلخته
گاههای گری باشد ضرورت احوال باعث ارتکاب

عواملها

عواملها میکند و ضرورت و ناچارهای فقر باعث
امرهای ضرر رساننده میکند و کم شدن عقل
در طلب کردن فضول است ضرر فقیر و بخت
از بدینها عنا است ضایع میشود عمر میان آرزو
و آمال کم شود راه هر کسی که هدایت از غیر خدا
یابد کم شود هر کسی که مقصود او غیر خدا باشد
دشمنی کند غلب را بعلم جهل را بعلم خیر را
ببهر و نسبت را بعفت قساست را برقت
مضاد کند حرص را بقناعت کبر را بتواضع
جور را بعدل خواهش را بعقل فکر را بایمان
بدیدار ببنکی شهوت را بکنند طمع را ببرد
بدی را باحسن غفلت بر بیداری نادانی را
نمیزی مستی بعزم تفریط را با کاهی و فرمود

او در سینه بنا آید که آن بعد از حضور موت
است طوطی از برای کسیکه بر نفس خود غالب شد
و نفس بر او غالب نشد و خواهش خود را مالک شد
و خواهش او را مالک نشد طوطی از برای کسی که
که غیض خود را فرو برد و انزاهان کرد و نافه را
نفس خود کرد و انزاهان نکند طوطی از برای
کسی که بخاطر آورد معاد را و زیاده کرد برای خود را
طوطی از برای کسی که تکذیب کرد آرزوی خود را
و دنیا را برای عبارت آخرت خراب کرد طوطی
از برای کسی که خالص کرد از برای خدا عمل خود را
و علم خود را و دوستی خود را و دشمنی خود را
و کوفتی خود را و ننگه فتن خود را و سخن گفتن
خود را و سخن گفتن خود را طوطی از برای
کسی که

کسی که گرفت طوطی از برای کسی که بدینجهان
و رو کرد با آخرت و لغو نمود از دنیا طوطی از برای کسی که
بترسد از عقاب و عمل کند از برای حساب و در قیوم
کرده با عفاف و قناعت کند با کفایت و راضی گردد
از خداوند سبحانه و تعالی از برای کسی که مشغول
بفقر خود و مردم از دور راحت باشند و عمل کنند
بطاعت خداوند سبحانه و تعالی **و فرمود** علیه السلام طاعت
هولای ناسد میگرداند مقلد طاعت زنا و غایت
جملات طاعت شهوت مضد بین است طاعت
هم مضد بین است طاعت آرزو و مفرد
غیر عبارت است طاعت جاهل از جهل
است طاعت دنیا و بهشت است طاعت دنیا
سخت است طاعت کردن بهشت از جهل است

توقع داشتن مدح بی استحقاق سفلت است
طلب کردن خیر از لایم نا امید و خیت است
جمع کردن میان دنیا و آخرت از خدعهای نفس
است طلب کردن خیر بعمل بد فساد عقل و دین
است و طلب کردن مراتب و درجات چهل
است طاعت جهول و گشت فتنه و دالالت بر
جهل میکند بسیار فکر کردن باعث نیکی عاقبت
است میکند و در سرک میکند فساد امور را طرد
دادن قنوت و سجود آدم را نجات میدهد از
عذاب آتش کسی بطاعت خدا نرسد مگر
ببذل جهل و استغفار و سعی طاعت خدا کلید
نیکی و سداد و اصلاح معاد است و طاعت خدا
بلندترین ستون و عماد است طالب آخرت

الذی

بارزوی خود میرسد و آنچه برای دنیای او مقدر
شده است میآید طالب دنیا آخرت او فوت
میشود و درک بنا که آن او را میکند و در سرک
نمیکند از دنیا مگر آنقدر که از برای او تقسیم
شده است شوکر کرده شد آنحضرت از ستر قدرت
فرمود که راهیست تا بیک بان راه نروید و
یا ایست عمیق در آن داخل نشوید و ستر قدرت
و ند سجد است از آن در سر گذرد و سجد
از برای ناهیدین در دنیا راغبین در آخر
نست که ایشانند آن کسانی که دنیا را بساط خود
قرار دادند و خاک از آفرایش خود گردانیدند و
آب را پاک کرده خود گردانیدند و قرآن را اسباب
خود و دعا را جامه خود قرار دادند و دنیا را

بر تو باد بحیاء که آن عنوان بزرگ است بر تو باد
بسجاولت کردن که آن ثمره عقل است بر تو باد
که آن ثمره علم است بر تو باد بمشورت کردن که
نخچه خرم و نادر ثانی است بر تو باد به پیرو هیزه کاری
که آن خلق انبیاء است علیه السلام بر تو باد بر
در مشقت و رخا و بودن بر تو باد بسکین و
قار که آن بهترین زینت است بر تو باد بعلم که
آن ارث نیکوست بر تو باد با خلاص کردن در
رها که آن سزاوارتر است با حاجت بر تو باد
بشکر کردن که در حال شادی و اندوه بر تو باد
بصبر رفتن و بگذریدن بر تو باد بعقد که هیچ مای نیست
که فائده اش از پیشتر باشد بر تو باد بقناعت
کردن که هیچ چیز از برای رفو فاقه ماندن
نیست

نیست بر تو باد بعفت که آن نیکوترین است بر تو
باد بخص خلق که آن باعت دوستی است بر تو باد
به پشانت که آن ریسمان محبت است بر تو باد به
بخت که آن پوشاننده عیب است بر تو باد بدگر
خدا که آن نور دل است بر تو باد به صانع عمل که آن
زاد تست بسوی بهشت بر تو باد با مانت به
درستی که آن امانت بهترین د یانت بر تو
باد با خلاص که آنست سبب قبول اعمال و شرف
طاعت بر تو باد برفق نمود که آنست کلید حق
و طریقه صاحبان عمل بر تو باد بوقت حساب
عقل و دین که آنجا بهتر یقینند بر تو باد بهمیان
دور در امور که هر یک از آن عدول نماید جابر
است و هر که از آن بکیرد عادت بر تو مذمت

نمودن به عمل خود در حال نشاط و کسل بر توبه
بقناعت کردن و عفاف و بندیدن هر که از او بکشد
اسباب زندگانی او را و سبک کردن برباد بصبر
کردن و تحمل نمودن پس هر که ملازم اینها گردد
سهل میشود بر او محنت دنیا بر توبه بطلب که
امانت از خداوند سبحانه در هر حال بر توبه
باید ملازمت خاموشی که آنست سبب سلامتی
و ایمن شدن از مذمت بر توبه بکه نهتن بر توبه
بنیک که انظار میدهند در عظام و پیاوردند در
بلاء بر توبه بتحصیل رونق حلال و نیکی کردن با
با عیال و نزدیکان خدا در هر حال بر توبه و فکر که
آن نجات یافتن است از گمراهی و ضلال و باعث
است بر اصلاح اعمال بر توبه و بتقیه که آن طریقه

افاضل است **بر توبه** علیه السلام بر شما باد بر توبه
بمحبتی که بیضا و که دین حق راه رفتن و روش است
و اگر بان رفتار نکنید خداوند سبحانه بدو شما
غیر شما را خواهد داد و بر شما باد بخیر بیان مباح
درست نما بیکر کسی غیر شما بان سزاوارترین
بر شما باد بدوستی کردن با یکدیگر و موفقیت
نمائید نمودن بپرهیزیدن از قطع کردن و دور
نمودن بر شما باد بپناه رفتن در خوف و
بدوستی که آن دو است از اسراف کردن و
صحیح تر است از برای عافیت بدن و اعانت کننده
تراست برای عبارت کردن بر شما باد باین و
قرآن حلال را امید حلال انرا و حرام را امید حرام
انرا و عمل کنید بحکم آن و بد کنید مستطاب انرا

میشود فضیلت عفو وقت بدیهه گفتی ظاهر
میشود عقلهای مردان وقت لعزش بسیار
امتحان کرده میشود عقلهای مردم وقت عرض
شدن اعمال بفرخند و ندیجانه محقق میگردد
سعادت از شقاوت وقت حاضر شدن اسباب
شهرت و اولادتها ظاهر میشود و رفع پرده
کاران وقت غالب شرک غیض است و غضب
معلوم میگردد حلم جلیان وقت فساد نیت برنش
میشود **برگشتن** علیه السلام که عادت ده نفس
خود را بچیزهای نیک که آن باعث نیکی و ثواب
نرم میگردد عادت ده نفس خود را بفکر کردن و
استغفار کردن که آن گناه تو را محو میکند و ثواب
ترا عظیم کند اند عادت ده نفس خود را بنی

کلام و بذل سلام که اینها دوست ترا بسیار
و دشمنان ترا کم میکند عادت ده زبان خود را
به نیکی سخن تا آنکه ایمان آورد و از ملامت عادت
استرارد **شستن** اختیار است **در** علیه السلام
عجب مرام از کسی که شک دارد در قدم خدا
و حال آنکه نمی بیند خلقت خود را عجب مرام از برای
خافلی که مروت او را طلب میکند عجب مرام از
کسی که انکار میکند نازل آفت را و آنکه می
بیند نازل آفت را عجب مرام از کسی که تقوی دنیا را
نالد میکند و خانه آخرت را نالد میکند عجب مرام
از کسی که مله را موش میکند و حال آنکه می بیند
انهار که می بیند و عجب مرام از کسی که او
در هر روز ناقص میکند در میان و غم

چگونه خود را مهتای ملک نمیکند و اندر عجب دارم
از کسیکه او پرهیز میکند از طعام برای ترسی
از بیت او چگونه نمیکند از کتله برای شدت
عقوبت عجب دارم از کسیکه امید دارد رحمت
کسی را که بالاتر از دست چگونه رحم نمیکند کسی را
که از پسترات عجب دارم از کسیکه او می رسد از
رسیدن اجل غفله چگونه خود را از مخالفت باز
نمیدارد عجب دارم از کسیکه که میداند بدی عاقبت
لذات را چگونه پرهیز نمیکند از آن عجب دارم از
کسیکه نا امید می شود و با او محتاجات است و آن را
استغفار کند است عجب دارم از کسیکه میداند
شدت انتقام خدا را و با این مقیم است بر اعمال
کناهان عجب دارم از کسیکه متکبری که در رویه نظیر

بود و او را امر داد و کندیده میشود و عجب دارم از
کسیکه خدا را شناخته است چگونه شدید نمیشود خوف
و عجب دارم از کسیکه از غفلت حد برندگان
که چگونه از عاقبت محسوس حد نمیرد عجب دارم
از کسیکه پروردگار خود را شناخته چگونه سعی
نمیکند از برای خانه و اندر عجب دارم از کسیکه شناخته
است نفس خود را چگونه اندر میگرداند بخانه فنا و
عجب دارم از کسیکه که شرف خود را طلب میکند
چگونه طلب نمیکند نفس خود را که کشتن است
عجب دارم از کسیکه بد میداند عیبها و در دم را
و نفس او عیب بسیار دارد و او انکار آن را
پند عجب دارم از کسیکه اردو میآورد و با خدا
مردم و فساد او نفس شدید تر است و از آن احاطه

و میکند در طلب روزی عجب دارم از شقی بخیل
که میشتابد بسوی فقری که از آن گریخته است و
بهرین میکند ضنائی را که او طالب آن هست
زنگ میکند در دنیا زنگی فقر آه مصداق
کشیده میشد در آخرت حساب اغنیاء
یعنی بسبب بخیل فقیر تر میشود و بفقیری که
از آن میگرفت نیکوتر و اغناء دورتر
میکرد عجب دارم از کسیکه با او میگویند بدید
که در وهست چگونه خشمناک میگرد عجب
دارم از کسیکه او را وصف میکنند به نیکی
که او میدانند آن نیکی در و نیست چگونه با آن
مدح کردن راضی میکند عجب دارم از
کسیکه سخن میگوید چیزی که برای بنیای
او نفع

او نفع ندارد و آخرت برای او دیر آن
سخن نوشته نمیشود عجب دارم از کسیکه سخن
میگوید در چیزی که اگر از او نقل کنند خرد
دارد او را و اگر نقل نکند نفع ندارد او را
عجب علیه السلام بازگشت تو بسوی حق بهتر
است از میل تو بسوی باطل برگشت تو بسوی
حق هر چند که پنج نقب کشی بهتر است از
آنکه در راحت باشی با ملازمت تو بر باطل
علمی عمل مانند درخت پی سیاه است
علمی عمل مانند گمان پی زه است علمی که باطن
ندارد مثل دولت است که نفع ندارد عزت
فناعت بهتر است از زلت خنوع علی
که آدمی را اصلاح نکند کرامی است مالی که

که نفع ندهد و بالت عداوت عاقل بهتر از صراحت
جاهل است علم بی عمل حجت خداست بر بنده بنده
شعوت بد قراست از آنکه غلام کسی باشد بنده
شعوت اسیریت که هرگز از اسیری بدر نیاید یاد
دهید اطفال را بنماز که و ایشان را بر آن مؤ
نمایند بعد از بالغ شدن چشم دوست کو از دست
از عیب محبوب خود و کوشش او کراست از شید
بی او شناخته شد خداوند بیچاره بفسخ
عزیمتها و کشوره شدن عقده های بنده ها و کش
شدن بلیها از برای کسی که نیست خود را خالص
کرد اند عداوت خویشان و نزدیکان ایشان بد
انگزیدن عقربها است عمل جاهل و بال است
و علم افکار می و خلافت عقوبت عقابا
باشاره

باشاره کلام و تلویح است یعنی تعبیر و عقوبت
جهلاء آشکارا تصریح است عقول فضلا و در
اطراف قلمهای ایشانست یعنی از نوشته ایشان
ظاهر میشود مقدار فهم و استقامت سلیقه
و دانایی ایشان علامت رضای خداوند
بجهانیه از بنده رضای آن بنده است با آنچه
حق سبحانه و تعالی از برای آن بنده مقدر
کرده از منفعت و منفعت **و فر علیه السلام** که
غایه دین ایمان است و غایه ایمان یقین است
و غایه یقین اخلاص است غایه اسلام
تسلیم است غایه فائز شدن است بدار
نقیم غایه دین رضا است غایه دنیا فناء
است غایه آخرت بقاء است غایه حیات

آن بسیار کرمهاست و فرقه‌های آن برینده است و یکی
آن و فرمود که غلبه کن بر هوی خواهش خود مانند
غلبه کردن خصم بر خصم خود و جنگ کن با او مانند
جنگ کردن است دشمن با دشمن خود شاید که
اورا مالک گردی **در ذکر کردن** است حیات
دلها و رضای خداوند سبحانه است تمامی مطلق
مخلوق در طاعت کردن خداست کنفهای سود
مند در روگردانیدن دنیا و اعراف از آنست
در آن کردن مطالب در مجاهده نفس است
کمال صلاح در عمل کردن از برای دار بقا است
در آن کردن رستگاری و نجات در موت است
خوشحالی با پشیمان در پیرون رفتن دنیا است
حسرت با ندامت در تغییرت دنیا است عبرت
گرفتن

گرفتن در سبک شدن غفلت است فریب خوردن
در هر نفس فوت **در هر وقت** مرگی هست
در هر لحظه که اجلش رسد در هر وقت
عملی هست در هر نظر کردن عبرتی هست در هر
تجربه از مایشی هست در هر نیکی ثوابی هست
در هر گناه عقابی هست در هر صبر ظفری
هست در هر زمان عبرتی هست در تغییر
قضاء و عیبی هست از برای صاحبان عقل
در قناعت است غناء در حوصیات مشقت
و غناء در تغییر احوال شناخته میشود جوهر
رجال در وقت تنگی و ضیق ظاهر میشود
مواسات رفیق در حال رخا و میباید
فضیلت شکر در وقت بلا و میرسد فضیلت

صبر در سبکباری هست راحت و آسایش در
تجلیل کردن هست لغزش در سخاوت است محبت
در رنج است عداوت در جور کردن است طین
در عدالت کردن است احسان در تسلیم است ایما
در ملازم گردانیدن حق است میباشد سعادت
در موت است راحت سعد است در دنیا است
راحت اشقیاء در هر اسراف کردن بدی است
مکر در معرف و بخشیدن و مبالغه نمودن در
طاعت **و فرمود علیه السلام** کننده خیر بهتر از خود
خیر است کننده شر بدتر از خود شر است فکر
عادل هدایت است فکر جاهل غوایب است بطلان
مشقاء است بر طرف شدن عینیت زین کان و
حسرت احقانت فکر یک ساعت بهشت است

از عبادت

از عبادت طولانی فضل مرد شناخته میشود از
قول او نفع مرد ظاهر میشود بفضیل او نه باسل
او هر که اصلاح کند عمل بد خود را و در آن کند
عمل نیک شده را و زکات را فایز گردیده است
مفقود شدن ولد سوناننده جگر و کبد است
نقد اخوان ضعیف کننده بدن است کار خیر خیر
باقیه و ثمره ناکیه است فکر مرد این است که عمل
نیک خود را از عمل بد خود می پندد فقر فقر بد
ترین فقرها فضیلت و فهم بهشت است از فضیلت
تکبر کردن و در من گفتنی فکر کردن تو در
طاعت ترا میزد بسوی عمل کردن بطاعات
فکر کردن تو در معصیت میگذرد ترا بسوی آن
فکر کن بعد از آن سخن بگو تا آنکه سالم گردی

نفر میکنند کرد بدل و زبان و دست این کس را مانند
مردگان است در میان زندگان **و** علیه السلام
گاهی بیلغزم حلیم گاهی باطل میگوید حکیم گاهی ناکا
میرسد بلیه گاهی غافل کند مرد را رزیه و بلا را گنج
آدمی را مغرور میکند آرزو و گاهی دور میشود قرب
گاهی نزم شود چرخ محکم و صلیب گاهی راست گردد
کج گاهی شکسته گردد و سزور گاهی رو
سوخ گردد اما گاهی فریب خورده
گردد و رجال گاهی سر و ذی دارد شود
مردم گاهی نصرت گردد شود مظلوم
گاهی غالب گردد مظلوم گاهی در کار
شود مظلوم گاهی رانم گردد و اندوه
گاهی

گاهی شادی غصه کرد گاهی راست گردد خواب
گاهی ضرر کند کلام گاهی فائده کند ملامت نزدیک
حکمت بعصمت نزدیک است حیاء بنا امیدی
کم است که دانم گردد دوستی ملوک و خیانت کنندگان
اندکی از خیر که دانم باشد بهتر است از خیر بسیار
که قطع گردد اندکی از طمع فاسد میکند و رع را
اندکی از علم بهتر است از نسب صاحب نسب
اندکی از حق دفع میکند بسیاری باطل را چنانکه
اندکی از آتش بسیاری از هیزم را میسوزاند
اندکی از خیری که برای تو باشد بهتر است از
بسیاری که از برای غیر تو باشد بکش صوفی
خود را بمقتل خود تا مالک کردی رشت خود را تلافی
اکل از عفاست و بسیاری آن اسرافست کم کن

پدر خوردن را تا آنکه مریض نکردی قیمت هر مرد بقدر
دانی او است قریب شهوات اسیر کناهان است
قریب معاصی رهی کناهان است گفتی مرد که من
نمیدانم نصف علم است که است که کسی که تحصیل نماید
مگر آنکه هلاک شود است که است کسی که میکند
مگر آنکه میشود حاجت خود را که است کسی که میکند
مگر آنکه ضفر می یابد قیمت هر مرد عقل است
قدر هر مرد بقدر فضل او است قدر هر مرد بقد
بقدر فضل او است قدر هر مرد بقدر نیکی
او است قلة عفو بدترین عیبها را می یابوشاند
و کناهان را که میکند است که فریب منع میکند عاقلان
بدتر قطع کردن رحم میکند بسوی آدمی با آزار
که امیزش کردن با مردم دین آدمی را حفظ میکند

وراحت

وراحت میبخشد آدمی را از شر اشرار اندکی
از علم با عمل بهتر است از علم بسیار بی عمل اندک
کن کار خود را نگاه بفرم کن نگاه سخن بگویند
بکن نگاه عمل کن دل احیو در دهان او است
یعنی سخن را از روی بی فکر میگوید و زیاده
عقل پشت سر دل است یعنی اقل فکر میکند
بعد از آن سخن میگوید دلخای مردم و
حشیه و دهنده است هر که بانها الفت گیرد
باور کند دلخای پاک بنده گان موضع نظر
خداوند عالم سبحانه است پس هر که دل خود را
پاک کند حق سبحانه و تعالی بسوی او نظر نماید
سخن حق بگوید تا آنکه غنیمت یابد و باز
باطل گفتی ساکت گردید تا آنکه سکوت کردید

مفتون است هر عاقلی معرفت هر عاقلی بسوی
بلاء میکشد هر مشقتی آخرش رخاء است هر مصلحتی
که میشود هر سرودی آخرش ایام میشود هر جماعتی آخر
پیر وانه ندارد گنده میشود هر آمدنی آخرش خوار دارد
هر طلب کننده را آخرش میطلبند هر غالب شونده یک
آخر مغلوب است هر منافقی در شك است و هر
دشمن دنیا خسران است هر نیکی احسان است هر گذشته
گویا هرگز نبوده است هر آینده چنان است که گویا
بوده است **هر صاحب مرتبه بلند را حد میرسد**
هر چیز میل میکند بسوی جنبه خود هر چیزی میرسد
از ضد خود هر مردی میل میکند بشا خود هر مرغی
میرود بسوی هم شکل خود هر نعمتی در نزد نعمت
بهشت حقیر است هر نعمتهای دنیا بنیاده است هر علمی

کرمه از

که خلاف عقل باشد کما فی است هر عزتی که موافق
دین نباشد مذلت است هر روزی منتهی بفرمان میشود
هر انسان گرفتار میکند در بگفتنهای زبان و دست
خود هر چیزی در روحیه و تدبیر میشود مکلفاً
خدا هر رضا در قناعت و رضا است هر عزیزی
غیر خداوند بهمانه جگه جلاله دلیل است هر
فقری بسته میشود غیر فقر حقوق هر مردی
کرده میشود مگر بدی خلق هر مخلوق جاری میشود
بسوی آنچه که نمیداند هر مردی آنچه پیشتر فرستاده
است بان میرسد و با آنچه عمل کرده است جزا
میشود هر قانعی عقیق است هر قوی غیر خداوند
سبحان ضعیف است **هر مالکی غیر خدا مملوک**
است هر چه غیر یقینی است ظن و شکوک است

هر علمی غیر خداوند سبحانه متعلم است هر چیزی
که میگردد بانفاق کردن مکر علم هر قدر سرافراز
خداوند سبحانه مقدر است هر باطنی غیر خداوند
سبحانه ظاهر است هر چیزی از برای خداوند عالم
خاموش است هر چیزی از برای خداوند سبحانه
خاشع است هر غالی غیر خداوند عالم مغلوب است
هر غالی غیر خداوند سبحانه مغلوب است هر
چیز بسیار باعث ملال میکند غیر علم ایت حرکت
که آن سخنان نیک است هر چیزی که بر آن
قناعت کنند کافی باشد و هر چه زیاده بر میان
بعد باشد آن اسراف است هر بختی که میاید
بتوفائده میکند غیر خداوند اگر بفاقت کنی آن روز
با تو در هر وسعت دنیا تنگی است هر باطنی

دینا

دینا خفیف است بر قناعت کننده و ضعیف و
هر کسی میداند و ذرا آنچه را که داشته است و جزا
داوه میشود با آنچه گزیده است هر چیزی را توان
تقیه داد و بدست طاعتها و راه چینی را که از
آخرت باشد دیدن آن عظیم تر است از
شنیدن و هر چه از دنیا باشد شنیدن آن
عظیم از دیدن است هر پلانی در سر و دشت و جستم
عاقبت است هر چیزی محتاج بعقل است عقل
و محتاج باد بهست هر چیزی را نهایت است غیر
و ادب را نهایت نیست هر چیزی که زیاد و فراوان
کرد و بهای آن کم گردد غیر علم که زیاد شدن آن
باعث زیادتی عزت است هر دوستی که از برای
غیر خدا باشد کمای است و اعتماد بر آن دوستی

صاحب بلائی که بلاء او بر نعمت است چه بسیار
کسی است که فزاید آنرا عمل خرد را ضایع کرده است
چه بسیار روزه دار است که از آن روزه بهره نبرد
غیر تشنگی چه بسیار نماز کننده که بهره او از برای نیت
مکر رنج بی فایده چه بسیار از روی که بان نبرد
چه بسیار بنا کننده که در آن ساکت نگردد چه بسیار
جمع کننده که انبار گذارند و از دنیا رود چه
بسیار نقصان کننده که آن نقصان استغناء او
باشد چه بسیار غنی که او فقیر باشد چه بسیار
ترسناکی که ترس او باعث ایمنی و کرد چه بسیار
مؤمنی که بسبب صبر و حسن خلق فائز گردد چه
بسیار صاحب حزن که او باعث سرور
و بدی او گردد چه بسیار صاحب فرحی که

فرح

فرح او باعث حزن و اندوه گردد چه بسیار
حریصی که نا امید گردد چه بسیار اجمال کننده
و س طلب روزی که نا امید نگردد چه بسیار
عالمی که فاجر باشد و عابدی که جاهل باشد
بپر هینزد از علماء فاجر و جاهل متعبد چه
بسیار صاحب نعمتی که مردم افسوس از
حال او برند و او در آخرت از هالکی
باشد چه بسیار آدم پستی که بسبب نیکی خلق
بلند گردد چه بسیار بلند و که بسبب بدی
خلق پست گردد **و در ذیل علیها السلام** چگونه
مالک میشود و در آن که سیکه طمع دارد
چگونه صاف میشود فکر کسی که دائم سیر است
چگونه عمل میکند از برای آخرت کسی که مشغول

بتحصیل دنیا است چگونه استطاعت دارد
اخلاص بلکه کسی خواهش نفسانی درسد است
چگونه هدایت میاید بکراه با غافل گردیدند
از دلیل چگونه استطاعت دارد با صلاح نفس
خود کسی که بچیز که قناعت کند چگونه نجات
می یابد از خدا کسیکه از و بکویز چگونه سالم
می ماند کسیکه مراد طالب است چگونه ضایع
میشود کسیکه خدا حافظ و نگهبان است
چگونه کسی شاد میگردد بعبودیت که ساعات
کم میکند چگونه مغرور میگردد بسلامتی جسم
کسی که در معرض افتها و بلا است چگونه
میاید بکسی که لذت عبادت را که خواهش
نفس خود را ترک نمیکند چگونه میتوانند بگردان
اعمالی

اعمالی که موافق رضای الهی باشد کسی که قلب
او مشغول دنیا باشد چگونه زهد میورزد از
دنیا کسیکه قلب قدم است آخرت را نمیداند
چگونه سالم آورد از عذاب الهی کسی که قسم دروغ
میخورد چگونه باقی میماند بر حالت خود و حال
آنکه زمانه در سرگردانند توانست چگونه مرگ را
فراموش میکند و با آنکه آثار مرگ نور اجزمید
چگونه صبر میکند از شهوت کسی که خدا او را
پناه ندهد چگونه راضی نگردد بقضاء کسی
که تصدیق نکند او را یقین چگونه مستقیم
میشود دل کسی که دین او مستقیم نشده باشد
چگونه اصلاح میکند در یکدیگر کسی که نفس
خود را اصلاح نکند چگونه عدالت میکند

کافیت فکر کردن برای هدایت یافتن کافیت
بقدر استطاعت چیز پیش فرستادن هر چه
انوار باشد کافیت تواضع برای شرافت کافیت
تکبر از برای نیست شدن کافیت بتذیر
برای اسرار است کردن کافیت حلم از برای
وقار داشتن کافیت مسفا هست از برای
عار و نکت کافیت قرآن برای دعوت کافیت
پیری برای بیداری از غفلت کافیت
اجل برای حراست کافیت عدل برای
حیافظت کافیت غرور برای جهالت کافیت
است خشیت برای علم داشتن کافیت است
رفاقت برای از مودن کافیت است آرزو
از برای فریب خوردن کافیت از برای

معرفت

معرفت مرد شناختن نفس خود را کافیت
برای پستی و درنالت اولی بچسب کردن او بنفس
خود کافیت برای فضیلت مرد ناقص دانستن
او خود را کافی است برای زیرکی مرد دافعت
او عیب خود را کافیت برای عقل مرد که بسیار
مشغول نکند و برای مهمات زندگی دنیا کافیت
است یقین برای عبادت کافیت کار خیر برای
نیکی عبادت کافیت شکر برای زیادت نفوت
کافیت تواضع برای دفعه کافیت تکبر
برای منقصت کافیت ایشار برای مکرمة
کافیت الحاج برای حرمات کافیت از برای جهالت
مرد راضی بودن او از خود کافیت از برای
نقص آدمی بزرگ دانستن خود را کافیت

برای چهل آدمی خندیدن از غیر تعجب کافیت
از برای چهل مرد که قدر خود را ندانند کافیت
از برای شعل آدمی که بنفوس خود و عیب آن
مشغول گردد از عیب دیگران کافیت
برای دانستن حال باقی مانده دنیا از آنچه گذشته
است از دنیا کافیت
از برای چهل عالم علم او
منافی عمل او باشد کافیت
از برای همراهی مرد
از آنکه امر کند مردم را با آنچه که خود بان عمل میکند
و نهی میکند چیزی که خود از آن نهی نمیکند کافیت
از برای غفلت آدمی که صرف میکند وقت خود
در چیزی که با وفایند ندارد و عمر را ضایع
میکند در چیزی که او را نجات نمیدهد کافیت
است از برای ادب نفس و اجتناب کردن
از چیزی که

از چیزی که از غیر خود انزاهت داری کافیت
است از برای توبیخ تو بود و روح گفتن علم داشتن
تو که آن دروغ است **و فرمود** حضرت صلوات الله
و سلامه علیه بسیار سخن گفتن گوش بملال
می آورد بسیار ساکت شدن زیاده میکند
وقاد بسیار الحاح کردن باعث منع میشود
بسیار رفاقت کردن موجب تفاق میکند
بسیار مخالفت کردن باعث دشمنی و شقاق
میکند بسیار پشورده گفتن باعث تنگ و عذاب
بسیار دروغ گفتن باعث پستی میکند بسیار
خوش روی کردن علامت بخشش است بسیار
بهانه آوردن علامت بخل کردن است بسیار
ملازم حق گردیدن دلالت بر وفور عقل میکند

باشی بخشند باش نهانکه اسراف کننده باشی تدبیر
در معیشت کن نه انکه احتکار کننده باشی در
وقت تلخی بلاء صبر کننده باش و در وعده خود
وفا کننده همیشه راضی باش با آنچه قدر سرعت
بیاورد مشغول باش با آنچه که از آن سوال کرده
خواهی شد زهد بورز از آنچه که جاهلان بآن
رغبت میکنند و در بلاء و قارنده باش و در
خلوتها زکرت کننده باش و در بلاها تحمل کننده باش
و در چیزهای مکار طبع بشادی باش و در
شداید صبر کننده باش و در وقت زوال وقار
داشته باش و در وقت بیعت بنده شاکر کننده
باش و در سختیها بنده صبر کننده باش و
در حق جواد و بخشند باش و در باطل

بخیل

بخیل و خود را نگاه دارنده باش و در نیکوهای
صفت تحصیل کننده باش و در صفاتهای رذایل
دوری کننده باش و آنچه بان امیدداری
از چیزهای محل امید بیشتر امید دارنده
باش و تشبهایی آنسوی گیرنده تر باش از رفقا
بد و از برای مظلوم یاری کننده باش و از ظالم
مخاصمه کننده بر خواهش خود غلبه کننده و بخا
طلب کننده باش و عالم سخن گوینده و شنونده
فرا گیرنده باش و هر هیز از آنکه غیر این دو
طائفه باشی باش مرد بخشند و ایثار کننده
یا میان روی کنده و هر هیز از آنکه غیر این
دو طائفه باشی مال خود را بد یکران بخشند
باش و از غیر دوری کننده باش عاقل باش

با مردی خود جاهل باش در امر دنیا خود در دنیا
باش در دنیا خود در دنیا باش بید خود در
آخرت باش بدل خود و عمل خود عمل کننده باش بخود
بیهوشی کننده باش از بدیها و صتی بقدر خود باش
مکن در مال خود آنچه که دیگری بعد از تو کند مؤثر
کننده باش بر نفس خود غلبه کننده باش بر بدی طبع
خود بر هر چیز از آنکه گناه خود را بر پروردگار خود اندازی
بآنکه مغفرت بر رحمت او کردی تدارك و تلافی خطای
خود نگنی صله کن هر که با تو قطع کند سر خود را بکس
مکوبوده باش بنیکو مقال جمیل الافعال بدستی
که نیکی سخن مرد و لیل فضل اوست و نیکی انعام
او علامت عقل اوست ساکت باش بی آنکه مغرور
از سخن گفتن باشی بدو رستیکه خواصی زینت

و ستر جاهل است بدشمن عاقل خود پیشتر اعتماد
داشته باش از دوست جاهل عفو کننده باش
در حال قدرت بخشنده باش در حال عسرت
با نفاق خود تا مملکتی که کورد بود برای تو فضاائل
نفس خود را مانع باش از بدیها مال خود را
بخشنده باش و بخیر عمل کننده باش و بیدی خود را
منع کننده باش خود را کننده باش از احمق و قبی
که بنیق او کردی و خود کن از قاهر و قتی که باو
معاشرت نملی و از ظالم و قتی که باو معامله کنی
نملی باش مانند مکن عمل و قتی که بخود چیز
طبیعت پاکیزه را میخورد و قتی که میکند از حد
چیز نملی پاکیزه میکند از حد و قتی که واقع شود
و بنشیند بر چوبی آنرا نمی شکند از برای خداوند

خدا با خود دنیا جمع نمیشود ^{و دوست} **و علی** السلام
بدست آوردن عقل نیست که خود را از خلق
باز دارد کسب کردن علم نیست و در دنیا زهد
ورزد تحصیل ایمان نیست که ملازم حق باشد
خلق را نصیحت نماید صاحب حکمت و دانایی
کسیت که سخن که گوید و در کارها رفیق و مدد
نماید کلام عاقل قوت است و جواب جاهل سکوت
است که در شب و روز محکم پدید آمده افتاد
و در داعی شتانت چگونه کار هر کس دلائل کند
بر مقدار عقل آنکس میکند کسب جاهل غفلت
و اعتدال است **و از** ^{و علی} **و علی** السلام در مدح حدیث
از دوستان خود را فرمود که همه شما عیال
خدا شید و خداوند بیجا نه کفالت عیال بود

میکند و آنحضرت صلوات الله و سلامه علیه
فرمود که از برای هر چه تفرج است و از برای
ضیق و تنگی بد درود مخیر هست و از برای
هر اجل و وقت نوشته و کتابست و از برای
هر حسنه توایی توایی هست و از برای هر ظلم
شونده غروب و اقوالی هست از برای هر داخل
شونده دهشت و زهول هست از برای
هر گناه عقاب هست از برای هر غایب شونده
باز گشت و ایایی هست از برای هر سخن جواب
هست از برای هر زنده دردی هست و از
برای هر علت دولتی هست و از برای هر اجل
وقتی حضوری هست و از برای هر آرزو
غزوری هست و از برای هر نفس مرگی هست

از برای هر ظلمی انتقامی هست از برای هر مری
ایلی هست و از برای هر خیر سیی هست از برای
هر کما فی علی هست از برای هر کثرة قلی
هست از برای هر نکث کتده شبیه است از
برای هر دولت مدتی هست از برای هر نده
موتی هست از برای هر چیز قوتی هست از برای
هر اقبال ادباری هست از برای هر کبد حرمی
هست از برای هر جمیع فرقی هست از برای
هر مقام سخن و مقالی هست از برای امر
نهایت و مللی هست از برای هر چیز زیستی
هست زینت سخن راستی آنست از برای
هر چیز از دنیا انقضاء و فناء است از برای
هر چیز از آخرت ظور و بقای هست از برای
هر باطل

داخل شوند و هشتی هست پس ابتدا کنید او را
بسلام از برای هر نوری سیده حیرتی هست
پس با و سخن گوید تا آنکه بحال آید از برای
هر جنبه سخن هست تخم علایق مزاج کردن است
و آنحضرت صلوات الله و سلامه علیه فرمود
که از برای حق و دلی هست و از برای باطل
جملتی هست از برای سخن افات هست از
برای ظالم انتقامی هست از برای عادت هر
انسان استیلاء و غلبه هست از برای عاقل
بهر عمل اصلتی هست از برای جاهل در
هر حالت خسرانی هست از برای احمق در
سخن گفتن قسمی هست از برای رسول خدا
صلی الله علیه و آله در هر حکم روشنی و بیان

برای خداوند سبحانند هر که خشوع کند جمیع جوان
اواز برای مؤمن سه علامت است راست گفتن
و یقین داشتن و از روزگار گناه کردن از برای
مستحق سه علامت است خالص کردن عمل و کذا
کردن از روز و غنیمت داشتن مهلت مرگ
عمل از برای مؤمن سه ساعت است ساعتی
که با خداوند خود مناجات کند ساعتی که نفس خود
محاسبه کند ساعتی که نفس خود را در آن
استراحت دهد برای حاصل شدن قوت بندگی
اگر بزرگی کرد باطل در قدیم نایز چینی کرد و تو
حق قلیل بود هر آینه اهل حق همیشه قلیل بوده
کم است چیزی یکی پشت کند باز رو کند باید که
تکلیف گاه تو بسوی حق باشد بدوستی که حق اقی

معنی است باید مجمع تو راستی باشد بدوستی
که راست گفتن بهترین قریب است باید که شعاع تو
هدایت باشد باید که هم سخن قرآن باشد باید که
سجده تو سخی آنا باشد و احسان باشد تحقیق که
انجمن شد در این انسان پاریچه کوششی در آن
عجیب ترین چیز است در آن که ان دل آدمی است
و از برای دل سرهای آن حکمت و اخلاص آن
هست که خلاف آن حکمتها است پس اگر بدیداید
اورا امتداد و جاء ذلیل گرداند اورا طمع و
اگر در سآید بان طمع هلاک گرداند اورا حرص
و اگر ناامیدی بان بوسد پشیمان اورا بکشد
و اگر غضب آنرا عارض گردد شدید گردد و او
غیض و اگر باو برسد رضا فراموش کند محافل

حق را نمود اگر خوف عارض او گردد مشغول گردد
بجذر کردن و دوری نمودن و اگر برسد او را
امن مغرور گردد و اگر مصیبتی با او برسد جمیع
کردن او را رسوا کند و اگر مالی با او برسد غنا
او را طاعنی گرداند و اگر فاقه و احتیاج با او برسد
بلاء و محنت او را مشغول گرداند و اگر جمیع وجه
با او کوشش نماید از ضعف ناتوان گردد و اگر
افراط کند در سیریه نماید پیری شکم او را بلند
پس هر که با او ضرر رساند و هر افرای او را فاسد
گردد اند و آنحضرت علیه السلام فرمود که جهت نزد
مگر کسی که برای آن سعی نماید و از آتش جهنم نجات
مگر کسی که ترک کند علی را که باعث برودن آتش است
جزا و آن هست جزا و بدست نیاید مگر عمل کند

بیدی جزا و خبر را نیاید مگر کند خیر نمی
یابی مؤمن را مگر آنکه فایده است تخیل کند را
محمود نیاید صاف نمیشود عمل تا آنکه علم آن عمل
صحیح باشد فایده علم ظاهر نمیشود تا آنکه حلیه مقت
آن گردد آری فایده ندارد تا آنکه عقل قیاس او
گردد گفتار فایده نکند تا آنکه کردار بان موافق
گردد راست نمیکرد خبر تا آنکه دیده شود
پیشترها نرسد به بهشت مگر کسی که با نفس
جهاد نماید علم را جمع نکند مگر کسی که بسیار
در سر کوبد کسی بر رحمت خالق نمیرسد مگر
از خلق قطع نماید **و آن** علیه السلام فرمود که
از برای تو کل کننده مشقت و غناء نیست و
از برای حریص غناء نیست تملق و کدائی از

خواب میشد هرگاه از برای پروردگار شریک
می بود هر آینه رسولان او باز در تومی آمدند اگر
اهل علم علم را بر میداشتند بحق آن هر آینه خدا
عالم ایشان را دوست میداشت و ملائکه او را
ایشان را دوست میداشتند و لکن برداشتن علم
از برای طلب دنیا پس خدا ایشان را دشمن داشت
و مستحق عتابی گردیدند و گویندگان و قیام کنند
باشند اگر مطلع گردند و گمراه نشوند و اگر مردم
و قوی که معصیتی کردند و بکند و استغفار نمایند
عذاب کرده نشوند و اگر گوی مردم را دوست داشت
باشد هر آینه بچیز رساید اگر به پیش ایشان
شعوات هر آینه ساکن گردید از آفات اگر جمع
میسور یقین بود و نمیکند خانه باقی را خانه

فانی و چیز بلند را بچیز پست و دینی نیمه و حق
اگر عبرت میکشند با آنچه ضایع گردی از عمر
گذشته را خود هر آینه حفظ میکردی باقی مانده
عمر خود را اگر بدانند نماز کنند که آنچه فراموش است
او را رحمت خدا سر از سجده بر میداشت و
اگر خداوند سبحان خلق را بر معصیت تو عید
عذاب نیمه فرمود واجب بود بر خلق که معصیت
او نکنند از برای شکر نعمت او هرگاه خدا
سبحانه مردم را ترغیب نیمه فرمود بسیار است خود
واجب بود بر بندگان که اطاعت او کنند از
برای امتداد رحمت او اگر خداوند سبحان نهی
نمیکند خلق را از محارم خود واجب بود بر عاقل
که از آن اجتناب نماید هرگاه آسمان و زمین

آمد باشد بر بنده و آن بنده پرهیزگاری نماید
خداوند عالم از برای آن بنده بدرود و خوشی
و اورا ^{فلو} از جای که کان نذاقته باشد اگر
سخاوت مرد میبود هر آینه مرد نیگوش بود که نظر
کنندگان را از آن خوش میامد اگر احسان شمر
میبود که اورا میدیدند هر آینه اورا میدیدند
جلیل که فوق هم عالمیان بود اگر خداوند سبحان
مرخص میکرد احدی را در تکبر هر آینه پنهان
را مرخص نمیکرد و لکن حق تعالی کرامت داشت
انرا از برای ایشان و داضی خدا از برای ایشان
تواضع و اگر دنیا از خدا خوب میبود هر چه
انرا مخصوص دوستان خود میکرد و لذت آن
انرا مکره و دلهای ایشان گردانید و اگر میخواستیم
که خسر

که خسر به هم مردی که از شما که بکجا میروند و
بکجا می آیند و همه کارهای او را آینه میگردم
و لکن میترسم که در این کار من کافر گردند
بر رسول خدا صلی الله علیه و آله بدانند که
من خبر میدهم این را بخاندان خود از آنها
این امر را قسم بان کسیکه او را بحق فرستاد است
و از هم خلق او را برگزید است که سخن نمیگویم
مگر آنکه راست است بتحقیق که عهد کرد بسوی
من بهرهم اینها و بهلاك شدن هر که هلاك می
گردد و بنجات یافتن هر که نجات مییابد و بانه
نگذاشت چیزی که بر سر من میاید مگر انرا در
کوشش من فرمود و رسانید هم اینها را بمن
و فرمود که اگر جانی میشد از رزاق خلق بدارد

بخود به بند و حلیم گردد هر که تعجل نماید بلغزد
هر که سئوال کند بداند هر که وقار را بخورد بگذرد
صاحب وقار گردد هر که تکبر نماید حقیر گردد
هر که تواضع کند بلند گردد هر که علم و زرگری
گردد هر که حیا نکند محروم گردد هر که بداند عمل
میکند هر که بذل مال نماید بزرگ گردد هر
که غافل گردد جاهل گردد هر که باطل را بپوشد
زبان نماید هر که اطاعت کند پیروز گردد
مالک گردد هر که اطاعت هرای کند هالا گردد
هر که سبک کند خضر باید هر که زندگانی کند
میبرد هر که مرد فانی شد هر توانست در خدا
و انبیا نفی کند و هر که ترادشود دارد تورات
بیدار دارد هر که دلیل بحق بیاورد در ستگار
گردد

گردد هر که پشت خشم کند ناپیری از او گردد هر که
خود را از بخشش منع کند از ثنا و مدح محروم
گردد هر که معامله کند برفق غنیمت یابد هر
که با مردم معامله کند بد رستی پشیمان گردد
هر که مخالفت نصیحت نماید هالا گردد که مخالف
مشورت نماید بسر در آید هر که عقل دارد
ساکت گردد هر که جور کند عمر او کوتاه گردد
هر که میخرد را طلب کند از او بپاید هر که طول
دهد فکر کردن را نیکو شود و نیش او هر که خدا
را یاد کند خداوند سبحانه او را یاکند هر که در
بزم سکی خود تکبر نماید حق تعالی او را دلیل
گرداند هر که خداوند عالم طلب یاری کند
خداوند سبحانه او را یاری کند هر که نرا مدح

کند آنکس ترا گشته کور است هر که تو را نصیحت
کرد تو را بلند کرد هر که برای خود قناعت کند ^ش
شده است هر که مشورت ننماید با عاقل مالک کند
حاجت خود را هر که علم با خود را ضایع کند
سیلی خورد هر که دخل کرد در جایهای بد
متهم کرد هر که اصلاح کند نفس خود را اندر
مالک کرد هر که افعال نماید نفس خود را اندر
هلاک کرده است هر که اعتماد بنفس خویش نماید
نفس با و خیانت کند هر که برای دنیا سعی
نماید دنیا از رفعت گردد هر که به پی دنیا
نرود دنیا او را طلب نماید هر که خدا را فراموش
کند خداوند عالم او را از نفس خود او فراموش
کند فریاد هر که اعتماد بخدا نماید غنی گردد
هر که

^{خدا}
هر که توکل کند خداوند عالم او را کفایت نماید هر که خدا
بترسد خدا او را نگاه دارد هر که حساب نفس خود را
بکشد مستفیع میکند و هر که عبادت های غیبت مشغول
بجا آورد خود را اصلاح کرده است هر که عمل بپای کرم
است رستگار گردیده است هر که یتیمی را ظلم کند
اولاد او نافرمان نمایند هر که خدا را شناخته
است تنهایی را میجواید هر که دنیا را شناخته
است از آن زهد میبرد هر که مردم را شناخته
است از ایشان تنها میکند هر که بنادم گردد
بتحقیق که قوی گردد هر که توبه آورد باز گشت نمود
هر نفس خود را اطاعت کند او را گشت هر که به
نفس خود را شناخته با وجهی میلند هر که خست
او بسیار که ده هیبت او کم شود هر که از خدا

بد رود خسارت را هر که از خدا یاری جوید
پادشاه او را ذلیل نکند و هر که بخدا پناه
برد شیطان با و ضرر نرساند هر که فکر او
بسیار کرد عاقبت او نیکو گردد هر که تجربه
او بسیار کرد فریب خوردن او کم گردد هر که
بکند آنچه می خواهد برسد با و آنچه می باشد
هر که با مردم بدی کند از بلاد ایمن ننگد و هر
از تو بترسد آرزو میکند مرا ترا هر که راضی
کردد بقسم خدا عتبی کرد و هر که راضی نکرده
بمقدور خود در تعب افتد هر که بتو ظن نیک
داشته باشد رامت کن ظن او را یعنی بقدر
امکان با و احسان کن و ظن او را تکریم
نمنا هر که ایمان بخدا آورده است با و پناه

میرد

میبرد هر که بخدا اعتماد دارد با و توکل مینماید
هر که از خدا طلب هدایت کند خدا او را هدایت
کند هر که از خدا سوال کند خدا او را عطا
کند هر که راضی گردد بمقدور اکتفاء مینماید
بچیز اندک و میسور هر که قناعت نکند مال
او را عتبی نمیکند و اند هر که بذل نماید اموال
اموال رو آورد هر که ملایم و خاموشی گوید
ایمن از ملامت میگردد هر که بالفقر خود
مهربان باشد بدیگری ظلم نمیکند هر که پند
گیرد از تغییر زمانه دوری میکند از تغییر
او هر که قدر خود را بداند در میان مردم
نیفتد هر که از خدا انفس گیرد از خلق مستور
گردد هر که قناعت را سر بایه خود گردانید

مال او را غنی نمیکند هر که بداند که او را از
گفتن سخن مأخذ کنند پس باید که سخن
گفتن را هر که را توفیق داد دلورند از امرش
محروم نمیکند هر که شکر الحام کردند از زیا
محروم نکردند هر که با مردم مخالفت نماید کم
میکرد و دع او هر که خشوع کند دل او خشن
کند جوارح او هر که رعایت کند ایستام را رعایت
کرد میشود در فرزندان هر که کار خیر کند
برای خود کرده است هر که کار بد کند بر نفس
خود مستم کرده است هر که هوی خود را مخالفت
کرده علم را اطاعت کرده هر که غضب خود را
مخالفت کرده است اطاعت حلم کرد هر که تقیم
خود رضا کرد از هیچ کس خشمناک نکرد و نفر

حلم

حلم را بخود نه بنزد حلیم خواهد شد هر که تعلیم
نگیرد نمیداند هر که مالک زبان خود نکند پیشانی
کرد هر که رحم نکند و صبر نکند هر که میا
روی نکند اسراف او را هلاک کند هر که
از نفس خود را ضعیف کرد و پروردگار خود را
بخشم آورده است هر که امر بمعروف کرد
محکم کرد پشت مؤمنین را هر که نهی از منکر
کرد بینی فاسقان را بر خاک مالید هر که بپند
خدا را ظلم کرد خداوند عالم خشم او خواهد
دلیل او باطل شده است حق تعالی در دنیا
و آخرت او را عذاب خواهد کرد هر که عمر
او زیاد کرد ^{طال} مسایب او بسیار آورد هر که
نفس خود را سگودگی جبر نکند در سبزه یک

خود را عاقبت از دنیا داده هر که بسیار کند
در شب خواب علی از وفات کرد که در روز
انرا نتواند که رسد نماید هر که هست او بچیزی
باشد که انرا داخل شکم نبرد اند قیمت او بچیزی
است که از شکم او بپزد میباید هر که مدح
کنند بچیزی که در دنیا نباشد پس با او استخرا
کرده شد هر که به بندگان خدا مملکت خداوند
ببخشاند ملک او را باو برگرداند هر که ترک
کند قول لا اله الا الله را باو برسد کشتن
هر که طلب کند از دنیا چیزی فوت میشود اند
در آخرت پیشتر از آنچه که طلب کرده است
هر که مالک شود از دنیا چیزی فوت میشود
در آخرت پیشتر از آنچه که مالک شده است
هر که

هر که ترک کند چیزی را از دنیا از برای خدا
حق تعالی او را عفو دهد بهتر از آنچه که ترک
کرد هر که تعلیم نکند در رجال کو درکی پیشواند
در حال بزرگی هر راضی گردد با آنچه که خدا برای
او تقسیم کرده است محزون نمیکند در آنچه
در دست غیر است هر که غرضش باطل باشد
و میلش بان باشد حق را رسد نمیکند هر چه
که مشق است از آفتاب باشد هر که رالحاح
کند فقر باید بسیار بگوید لا حول ولا قوة الا
بالله العلی العظیم هر که در فرائض خود
بمیرد و او بر معرفت پروردگار خود و
معرفت حق رسول او صلی الله علیه و آله
و عارف بحق اهل بیت او باشد مرده است

باشکات و اجراء بر خداوند سبحانه باشد
و مستحق گردد ثواب آنچه را که نیت کرده است
از عمل صالح و نیت او در مقام اعمال باشد
گویا که بشمیر خود راه خدا جهاد کرده است
هر که حیات او بتوفائیکه نهد او را از
مردگان شمار هر که طلب کند دست
کوثر و فائزده را طلب کرد چیز را که یافت
نمیشود هر که حق را در روزی فراموش کرد
در مقام نکرده هر که رغبت نماید در آنچه
که نزد خداوند تعالی است پس بگوید و بگوید
و سجود نماید هر که در راه بگوید و بگوید
و خداوند هر که در معرفت حق تعالی
استوار بر نای و قیاس غافل گشته گشته
و امر

و امر بر او دشوار شود هر که در نفس خود در
خت دوستی انواع طعام را بخارد میوه های
کونا کون پیمایان را بچند در علیه
السلام فرمود که از بدترین بدیها مدح کردن
لیمان است از حماقت است تکلیف کردن بر
آرند و از نعمتهای گوارا است و سعت روزی
از بدترین عیبهای مردمانست که عیوب او بر او
مخفی گردد از کمال نعمت است و فور عقل از
شدیدترین معیبههاست جهل از کمال
حماقت است تکبر کردن با فقر و حاجت
از مرقت است عمل کردن از برای خداوند
بجای نیت طاعت و از عظیم ترین حقوق
است برادر می گفتم با نیاز از کجیهای

هر کسی که مالک فرمی شدن باشد نموده است کسی که عیار
زنده کرده باشد هلاک نشد کسی که قدر خود را نشناخت
عقل ندارد کسی که از حد خود تجاوز نماید چه
بسیار نیکوست بختش بآنکه دستی چه بسیار
بد است بخل با بسیاری مال چه بسیار نیکوست
عفو کردن با اقتدار چه بسیار قبیح است عفو
با اعتذار چه بسیار است اسباب عبرت چه
بسیار کم است عبرت گرفتن آباد نکرد بلاد
چیزی مانند عدل هیچ شکر نعمتی مانند بذل
نیست اصلاح نکرد دین را چیزی مانند تقوی
هلاک نکرد دین را چیزی مانند هوی امر نکرد خداوند
سبحانه بچیزی مگر آنکه اعانت نکرد و نفی نکرد
چیزی مگر آنکه عفو کرد ایمن نیست از عذاب

خدا

خدا هر کسی که مردم زشت او ایمن نباشد بعد
از حق چیزی نیست مگر گناه هر چه از دنیا مقدم
داشتی از برای نفس تو است آنچه مؤمن داشته
از برای دشمن تو است مردم افسوس از حال
کسی بخورند مگر آنکه از برای او بدی پنهان
گرفته است زمانه مزاح نگردد کسی مگر آنکه چیزی
از عقل او زایل شده است لذت بشود لذت برده
در دنیا مگر آنکه روز قیامت آن غصه او گردیده
است احدی زیاده نگردد چیزی از دنیا مگر
آنکه کم شده است آن در روز قیامت هیچ نعمتی
از شمار زایل نمیکرد مگر بسبب گناهانی که کرده
آید خداوند عالم ظلم کننده بر بندگان نیست
هر چه را کند آنچه را که خدا در قرآن حرام کرده

ایمان بخدا نیاورده است چه بسیار زود بسر میرساند
ساعت روزا چه بسیار زود بسر میرساند روزه
ماه را چه بسیار زود بسر میرساند ماه سال را
چه بسیار زود بسر میرساند سال عمر را چه بسیار
بزرگست حلم حق تعالی بر اهل عناد چه بسیار
است عفو او از سر فی عباد چه بسیار دور
است خیر از کسی که هست او شک و فرج او باشد
چه چیز است انسان اگر میبود از برای الهی
مگر آنکه مانند صوفی بود بخلق کرده یا حیوانی
بود مهمل چه بسیار نیکوست تواضع اغنیاء
از برای فقراء برای طلب کردن آنچه که نزد
حق تعالی است چه بسیار نیکوست کبر فقرآموز
بر اغنیاء انبلی اعتمادی که بر خدا دارند احدی

باین

باین قرآن نشست مگر آنکه برخواست باز یاد حق
یا بنقصان زیادتی در هدایت است و نقصان
در کدیت آنچه از شما متولد میشود پیران
از برای ترابست و آنچه بنا میکنند آن از برای
خرابست و آنچه جمع میکند زهاست **و انفسهم**
صلوات الله و سلامه علیه فرمود که مجلس
حکمت باغستان فضلا است در گفتن علم
لذت علماء است ملازمت خلوت راب
صلی آه است مدار آوردن با مردم از افضل
اعمال است مدار آوردن با الحق شدیدترین
نقیبهاست رفاقت جاہل از اعظم بلاء
است تلخی دنیا خلاصت آخرتست مداومت
بر متغلبی سالم تر است از خلعت آوردن با

مرد است پس بهر چیز از بدان زنان و از
نیکان ایشان در خور باشید و آنحضرت
علیه السلام فرمود که نیکو دلیل است حق نیکو
رفیق است رفیق نیکو بغیبی است قناعت کند
نیکو عبادت عزالت نیکو ادا م است کرم
نیکو معین است برای عبارت پداری شب
نیکو معین است از برای معاصی سیه شکم
نیکو معینی است از برای دفع کز سگی نیکو
منع کتزه است چشم پوشیدن از برای
شهووات نیکو دلیل است علم از برای ایمان
نیکو وسیله است استغفار نیکو شافعیست
اقرار از برای گناه کار نیکو ملا هیبت
دعاء نیکو خلقت قناعت نیکو معین است

بر شتر

بر شتر نفس و شکستی عادت او بکر سگی نیکو
عبارت نیست سجود و رکوع نیکو معین است
دعاء و خشوع نیکو محدث است کتاب نیکو
مهور است شراب و عده کریم نقد است تعجیل
و عده لبیم تسویف است تعلیل وای بر این
آدم که چه بسیار غافل است از رشد خود وای
بر این آدم که اسیر کز نیکی و افتان اسیر است در
عرشه آفات و عباتشین اموالست و قار پری
پیش من بهتر است از نانک و نصارت جوی
است و ز راه بد اعوان ظلم و برادران کنا
کار است ند و الیان جور بدترین امتها اند
و عجیبا خلافت را بعضی است دانستند چگونه
راضی نشدند بعضی بایه و قرابه هیزدانش

در روز قیامت هر بخیل است که بمال خود بخل
کرد بر فقراء و عالمی که فروخت دین خود را بدینا
و گذرانده علم نزد غیر اهلش ظلم کرده است آن
علم را گذرانده معروف نزد غیر اهلش ضایع
کنده آن معروف است و قسم بان کسی که نکات
است حبه را و خلق کرده است خلائق را که
مسلمان نشدند بلکه در ظاهر تسلیم کردند
و کفر را در باطن نگاه داشتند پس وقتی
که یاور یافتند ظاهر کردند آنچه را که پنهان
داشتند قسم بکسی که محمد صلی الله علیه و آله
بجای پیغمبری فرستاده است هر آینه بر وی نهند
شمارا بر هر زنی غریبل زنند غریب را زنی
زنند شمارا بتانیا نهایی قدر تا آنکه بالا

رود پانچ شهابی امتحان بتحقق که چند
کردم بار شمنان حضرت رسول صلی الله علیه
و آله بهم طاقت خود و نگاه داشتند حضرت
را بجان خود بتحقق که رسانید بمن آن علم خود
آنچه رسانید بسوی احدی غیر از من بتحقق
که قبض شد روح رسول خدا صلی الله علیه
و آله در وقتی که سر مبارک آنحضرت بر سینه
من بود و جاری شد جان مقدس او در کف
دست من پس بر روی خود کشدم و او غسل
دارم و ملائکه مرا اعانت میکردند پس ناله
کرد خانه و اطراف آن و گوی از ملائکه پانچ
می آمدند و گوی بالا می رفتند و من می شنیدم
که آنحضرت را صلوات می فرستادند تا آنکه او

که حقیر باشید تعظیم مکن احمق را هر چند
که بزرگ باشد ننگش دست خود را بر کسی
که قادر بر نباشی دفع دست او را از خود مشتتاب
در مجلس سوی بالای آن بدرستی آن موضعی که بود
در آن می نشاند بهتر است از آن موضعی که خود می
نشینی ظلم مکن بر کسی که یاور ی غیر خدا یمنیابد
شاد مشرب به لغزش غیر خود بدرستی که تو نمیدانی
که در توجیه چیز حادث میکند در تو زمانه خود را
از احسان کردن منع مکن که امکان آن از تو
سلب میگردد مغرور مشو یا یمنی بدرستی
که تو گرفته میشوی در مؤمن خود عادت مده
نفس خود را بغیبت که آن گناه بزرگ است
عادت مده نفس خود را بقسم خود و بدرستی
که قسم

که قسم خود مده از گناه سالم نمیکرد و شفاء طلب
مکن از غیر قرآن بدرستی قرآن از برای هر یک
شفاء است خود را بنده طمع نساز که خداوند
سبحانه ترا حق گردانیده است نه غلام باید که
انسان نکسری مگر بحق و وحشت نکنی مگر
بیا ظل خالی مکن نفس خود را از فکری که
زیاد کند حکمت و عبرت که بتوفائش کند
اطاعت نکنند زنان را در چیزهای خوب
ناضع نکنند شمار در چیزهای بد بزرگ
شمار ظلم کسی را که بر تو ظلم کند بدرستی که
آن ظالم سعی میکند در ضرر خود و نفع میرساند
ترا حدیث نکن جهال را بآن چیزی که نمیدانند
که ترا تکذیب نمایند بان زیرا که از برای

علم تو حقیقت بر تو و حقیقت آنست که انرا بذل
کنی بر مستحق آن و منع نمائی از غیر مستحق آن
نکو چیزینا که نمیدانی بدو رستی که خداوند سبحان
واجب کرد بر هر جوارح تو و اجیبی که تو با آنها
محبت میکردی در روز قیامت باید که نیکی
و بد کردن پیش تو مساوی نباشند تا آنکه
نیکی کار بیشتر رغبت کند به نیکی و بد کردن
باز ایستد از بدی باید که احدی از شما نکند
که فلان از من سزاوارتر است بکار خیر
اگر چیزی گوید پس میشود نکرده آن اکثر همت
را برای زن و فرزند خود زیرا که ایشان را تو
دوست داری خداوند سبحان ضایع نمیکند
دوست خود را و اگر دشمن خداوند پس چری
اهتمام

اهتمام میکنی برای دشمنان خدا شاد مشو
بنگاه و رخا و مفرد مشو بفقرو بلاء زیرا
که ملا پال میکند با تشو و ثمن پاک میکند
ببلاء رفیق مشو مکر عالم تقی و معاشرت
مکن مکر عالم زکی را مگو سر خود را مکن مثنوی
و فی بار مکن بر غصه قوه سال خود را بر آن
روزی که هستی کافیت ترا در هر روز آن
قدری که برای تو مقدر شده است پس اگر
سال عمر تو باشد خداوند سبحان هر صبحی
روزی تازه برای تو قسمت کند و اگر سال
از عمر تو نباشد چه غصه میخوری بر چیزی
که از برای تو نیست ارا مکن تا قلم در وقت
نماز واجب ابتداء کن بواجب پس بعد

نیست صحتی مثل بی نیازی مثل قناعت کردن
نیست زینگی با سیر بودن نیست بهشت با آرزو
کردن نیست سیری با نماز گذاردن نیست جمع
نمیشود شکم پری با صحت جمع نمیشود زیورگی با شکم
پری جمع نمیشود شهوت با حکمت جمع نمیشود
عقل با هوی جمع نمیشود آخرت با دنیا جمع نمیشود
فنا با بقا جمع نمیشود دوستی مال با مدد جمع
کردن جمع نمیشود حق با باطل جمع نمیشود درشتی
با نرمی جمع نمیشود نصیحت با کسی نمیرسد مگر به خیر
کردن هیچ آینده از مرگ نزدیکتر نیست هیچ
خلقی از کبر بدتر نیست هیچ کنایه از اصرار نیست
شدیدتر نیست هیچ کنایه از زلت عا
بدتر نیست علم بی توفیق نفع ندارد اجتهاد بی
تحقیق

تحقیق نفع ندارد فتنه عظیم از شهوت نیست
بلای بن کمتر از همیشه علیا بوده نیست لذت
در شهوت فانی نیست عیشتی کو از ترا از عافیت
نیست خیر نیست در کسی که دوری کند با برادر
خود بغیر جرم بقاء نیست از برای اعمار با بقا
لیل تقارر دوری نیست بدتر از انظار و مشال
کردن از ناگهان مرد مؤمن نمیباشد مگر
انکه پیر و نداشت باشد که جوهرش که سنگی با پیر
باشد شد کند و پیر و انکذبه از انکه یکی از دو
جامه پستی عورت خود را با آن بپوشد استحقاق
بعلم و اهل آن نمیکند مگر کسی که احق و جاهل
باشد هیچ بنده خلق خود را بخدای خود نیکو
نمیکند مگر آنکه خداوند سبحان تر و حسن خلق

آن بنده است کامل نمیشود ایمان مؤمن تا آنکه
رخاء را فرزند اند و بلاء را نعمت شمارد راضی
نمیکرد محسود از آن کسی که حسد او را میبرد
مگر آنکه محسود او بمیرد یا نعمت او را بیلد
کامل نمیکرد شرف مگر بشکوه و تواضع بر نمی
نمیکرد اند جا اهل را مگر تیزی شش بر برابر نکند
ابله را مگر سخن بد تلخ سزاوار نیست بدو
مگر اهل انرا مالک امساك او راق و آذر از آن
نمیکرد مگر راق طاعت و نیت مگر از برای مخلوق
در معیشتی خالق هیچ نفسی از آن به خلاص
نمیکرد تا آنکه مرگ او را در سدد و اند کرده
نمیشود الله جل جلاله در اند کرده نمیشود بید
این چشمان و لکن در اند میکند او را دلها

بخت

بحقایق ایمان گفته لا اله الا الله رو کردن
است بایمان و کشا پند احسان و رضای حق
است و دوری کننده شیطان است چیزی نیست
که فاشه دار تر باشد برای انسان از حفظ کردن
زبان و بذل کردن احسان قرب خداوند بها
حاصل نمیشود مگر بکثرت رکوع و سجود عالم عالم
نمیشود تا آنکه حسد برسد و بزرگ کسی را که بالاتر
از او باشد و کوچک شمارد کسی را که از او پست
نباشد نگیرد و مطلب نکند چیزی از دنیا را بعلم
خود و **انصرت علیها السلام** فرموده که سزاوار
تر است از برای عاقل که خالی نکند از خود را
در هیچ حالی از طاعت پروردگار خود و محاسبه
کردن با نفس خود سزاوار است از برای **قل**

که شناخته باشد نفس خود را که همیشه با ترس و اندوه
باشد ظاهر میشود ادب را آدمی بچهار چیز بدی
تدبیر و قبح تبذیر و فلفله اعتبار که آن فکر نکردن
است و کثرت اعتدال که آن فریب خوردن است
ظاهر میشود عقل مرد به نیکی سخن او و طهارت
و پاکبازی اصل او و فرمود **لَا تَكُنْ مِنَ الْفُلَّانِ** که
آنکه از ریاء شك است آنکه از ظن شك
است آنکه از نفیبت بهتان است آنکه از شك
یقین را فاسد میکند آنکه آنکه اندکی دنیا فاسد
میکند و این را آنکه از طمع فاسد میکند و رع
بسیار را آنکه بجاهل منع حق دفع میکند باطل
بسیار را آنکه از عطاء بهتر از عذر آوردن
برای منع آنکه از علم قانی میکند بسیار

انچه

از جهل را که طاعنی میکند آنکه از توبه و استغفار
میشت کند کناحیان و اصل این را آنکه از دنیا بهتر
از بسیار آفت و **و آفات علی السلام**
فرمود که ای کوفتاران دنیا کوتاه کنید آرزوی
خود را که بالا رود از دنیا بویگر داند مگر
نیشهای حوادث را ای اهل معرفت و احسان
منت نگذارید با احسان خود که آنکه از منت
انرا باطل میکند آنکه ای بنده خدا تعجیل مکن در
عیب بنده کنه کار که شاید گناه او امر زید
کرد پس تو ایمن مباش بر نفس خود بگناه
کوچک که شاید بر آن عذاب کرده شوی ای
فرزند آدم و قوی که به پیغمبری که خداوند سبحان
پیامبری میفرستد بر تو نعمت خود را پس بترس

از آنکه آن نگاه دار لغت را بشکر کردن ای دنیا
بسوی تو باد دوری از من یا مستغفر من
میگردی آیا را بشوق میباید اندانی نزدیک
مباد نزدیکی تو بر من مرا حاجتی بتو نیست
من طلاق را دم ترا سه طلاق که رجعتی
برای من در تو نیست زندگان تو کوتاه است
و کار تو اندک است و آرزوی تو کوچک
است آه از کمی زار و طول راه و دوری
سفر و تنگی جای فرود آمدن ای بندگان دنیا
که گننده گان به ای آن شما در منزلت
میفرسوزید و میخیزید و بشهادت شما
میخواهند و در میان اینها غفلت میگزایند
و بمل کردن کاهی میکنند پس کی اندیشه میکنند

هدایت

هدایت میکنند و کی مقدم میدارید ز ادا را
و کی اهتمام میکنند با امر بعد از آنکه
تکلی پذیرید دهید و خود پذیرید و چند
پسند دهند شما را و اعطای بترسانند شما را
توس دهند کان و زجر نمایند شما را زجر کنند
و برسانند شما را ساندگان و بران نجات
دلالت کنند شما را پیمبران و مرسلان و پیادارند
بر شما چنانچه را و رنج گزینند بر شما راه هدایت
را پس مبادرت نمایند بعمل کردن و غنیمت دانند
مهلت خود را که امروز عمل است نه حساب
و فردا عمل نیست و حساب است و زود بدانند
ظالمان که باز گشت ایشان بکجاست
تاس بدانند که از برای خداوند سبحانند

خود و بزرگوار در حق خود و صاحب نیکی نیکی
خود و پادشاه بیچاره شاهی خود مردم تقصیل
می یابند معلوم و عقول نه با موال و اصول
آسان گریز بر مردم و دشوار نگیرد و سبک
گیر و گران نگیرد مبتلا میکرد و محال کند مردم
بر طبق بد و بسیاری دشمنان محتاج است
اسلام بایمان و ایمان بقیس محتاج است
علم بعمل محتاج است بخشنده بسائل محتاج
است ایمان بالخلاص از موده میشود مؤمن
ببلاء چنانکه از موده میشود طلاء عبا آتش
می آید بر مردم را زمانه که باقی نماند از
قرآن مکرر اسم آن و باقی نماند اسلام
مکرر اسم آن مسجد های ایشان در آنوقت

ابا

ابا دانست از بنده خالی است از هدایت

تمه **رساله اقامه عید**

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين وصلى الله على خير خلقه
محمد وآله الطاهرين **اما بعد** چنین گویند
بنده خاطی و ذره بی مقدار و الفقیر الجانی المحتاج
الرحمة ربه الغنی محمد کاظم بن محمد شفیع هزار
جریبه غنی الله عن جواهر ماله باید دانست بر
هم خلق واجب است معرفت و شناختن دین
العالین که نعم حقیقی است بر شناختن و ^{شناختن}
او که پیغمبر و اوصیای او علیه و علیهم السلام و
این اصل دینوارکان است و اول عبادت است
که حق تعالی از ما بر جمیع مکلفین لازم ساخته

وعلبدون ان هیچ فائده ندارد و اعتقاد
کردن باین امور بی دلیل تقلید است و تقلید
در اصل دین جایز نیست چنانکه در فرع
جایز است و لهذا حقیر در این قلیله بوجه
اجمال در این رساله ایراد نمود و ام از برای اصول
پنجگانه و این رساله را با قضا عتبه مصحح کردیم
و امید از فضل باری تعالی شانه دارم که این
عمل را ذخیره روز جزای این فقیر سرور بانه
گرداند و بفضل عیم و من عظیم خود و الدین
و دوی حقوق را از این عاصی و اخی گرداند
و بدست که او خداوندیت رحیم و بزرگوار
قادر است و امید از فضل باری تعالی است
که برادران دینی را باین رساله منتفع گردانند

بمحمد

بمحمد و الدعا طاهرین صلوات الله علیه و علیهم
اجمعین و مرتب گردیدیم انرا بهفت فصل
اول در اثبات صانع عالم است و ان
امریت بدیهی و فطوری خلق بنحوی که احتیاج
بدلیل نیست زیرا که در هر چیزی که نظرها
انرا حسیع باری تعالی در ان ظاهر است و با
چند دلیل در آن ذکر میکنیم دلیل اول آنست
که آدمی چون فکر کند در اصل وجود عقلا
اوراد دالات نماید که آن از سه قسم بیرون
نست با آنکه این وجود را تا بذاته اقتضا
میکند هست را بنحوی که هیچگونه اقتضای نیست
نمکند یا آنکه اقتضای نیست هر دو میکنند یا
اقتضای نیست بتدریجی میکند هر قسم اول ذات

علم آدمی گردد و چگونه وجود همه اشیاء با حسن
نظام باعث علم و قطع آدمی نگردد بر وجود
صانع عالم که خالق آسمان و زمین و غیر آنها
است چنانچه خود فرموده است إِنِّي اللَّهُ
شَكُّ فَاطِرُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ يَعْزِمُ يَأْتِيهِ
اللَّهُ تَعَالَى شَكُّ است با آنکه آسمان و زمین
خلق کرده است بلکه اگر آدمی فکر کند در نفس
از صنع پروردگار عالم چیزی چند باید
که او را کافی است از برای معرفت باری با آنچه
وارد میشود بر او از احوال مختلف که گاهی
کر بان و گاهی خندان میکرد و گاهی مسرور
گاهی محزون میشود و گاهی صبح و گاهی مغرب
میکرد و گاهی گرمی و گاهی سردی میشود و
گاهی

گاهی خاب بر او غالب میکرد و گاهی بیدار
میشود و گاهی رغبت بهم میرساند و گاهی
کراهت و نظیر اینها در آدمی انقدر هست
که کسی قادر بر احصای آنها نیست و وقوع
این امور در آدمی بتدبیر الهی و کلمات و قوی
است که عالم در او ترتیب کرده است فَتَبَارَكَ
اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ فصل در توحید
الهی است و دلیل آن نیز بیاری است دلیل
تو است که اگر العباد بآنکه مدبر عالم متعدد
باشد از سه حال بیرون نیست یا هر دو قوی
یا هر دو ضعیف یا یکی قویست و دیگری ضعیف
و در دو قسم آخری مطالب معلوم است زیرا
که هر دو ضعیف مخلوقند و احدهما قوی

و دیگری ضعیف قوی خالق است و ضعیف
مخلوق و اقا هر دو قوی پس آن محال است زیرا
که قوت در جمیع جهات لازم ندارد و دفع کردن
احدها دیگر بر او دویم اتفاق انبیاء علیهم
السلام است زیرا که این دو فور انبیاء هم در
ازمان مختلفه و خبر دادن همه ایشان بود
اله از برای علم قطعی حاصل میشود که صانع
عالم غیر یکی میبود لازم بود بر دیگری بحسب
عقل که پیغمبر میفرستد برای شناخت خود
و این نفرستادن رسول دلالت میکند که
با اعجاز است با بخیل و هیچ یک از این دو صفت
بر صانع عالم روا نیست سیم تحت نظام آن
در خلق زیرا که اگر اله متعدد میبود فساد می
شد

شد چنانکه دو پادشاه در یک مملکت و دو
کدخدای دو پادشاه خانه و دو روح مدبر یکیده
امشاع و در چنین است و اله در عالم
فصل در صفات الهی است باید دانست
که از برای صانع عالم صفات کمالیهست
مانند علم و قدرت و حکوان و صفات کمالیه
از برای حق تعالی است بر دو قسم است بعضی
از ان صفات ذاتند و بعضی از ان صفات
فعل پس هر صفاتی که نقیض اثر نسبت
بذات باری تعالی دهی مستلزم کفر ایدان
صفات ذاتی و هر صفتی که اسناد فقیر اثر
نسبت بیاری تعالی مستلزم کفر نیست آن
صفت فعل است اما تند علم و قدرت و حیث

لازم آید ترکیب یا تغییق یا تعدد و قدیم و
همه اینها خلاف نفی و کفر است اما صفات
نسبیه پس اصول آنها سه است جسم
نیست و جوهر نیست و عرض نیست و
سایر آنها مانند مرکب و متحد بودن
و در مکان بودن و در جهت بودن
و حلول کردن و همه اینها بان سه صفت
بر میگردند زیرا که آنچه حق تعالی خلق کرده
است از عرش تا ثری همه آنها یا جسم است
مانند ابدان یا جوهر است مانند ارجح
یا اعراض است مانند ابدان و چون کسی
خدا را باین سه چیز تشبیه نکند خدا را
تشاخته است و اگر او را باینها تشبیه کند

ادوات

تشاخته است و در ذهن آدمی از اقسام این
سه نوع در میآید و غیر اینها در غیاب
و لهذا حق عز وجل بذهن کسی در غیاب او
وجود و هستی مطلق **فصل پنجم** عدل
باید دانست که یکی از صفات الهی که مال
نکالیف بندگان بان راجع است عدل است
و خداوند عالم عادل است و ظلم و ستم بر
بندگان نمیکند زیرا که ظلم قبیح است و
مرتبک آن نمیکرد مگر کسی که جاهل بقیح آن
باشد یا احتیاج بان داشته باشد و جهل
و احتیاج صفات حق تعالی نیست و بر
صانع عالم هیچگونه روا نیست و باید دانست
که عدل الهی بافعال عباد تعلق میگیرد زیرا

که مطیعان را جز ثواب میدهد و عاصیان
را بعد عذاب عذایکند و این استحقاق
مکلف ثواب با عقاب را برای آنست که
مکلف افعال را با اراده و اختیار خود بجا
یاورد و تقدیر آنرا که علم بوقوع و مقدار
و زمان و طول و عرض آن و قوی و آلات آن
افعال باشد از خداست و اراده و اختیار
و صدور آن فعل از بنده است و لهذا
افعال عباد فعل تقدیری خداست و
تکوینی بنده است و بنده مثاب و معاقبت
میکرد و با اراده و اختیار و صدور آن و
جماعه از اهل سنه که ایشانرا اشعری گویند
افعال عباد را فعل صانع عالم میدانند و عباد
بالله

بالله و بنده را امت میدانند و میگویند که بنده
در افعال خود مجبور و مضطر است ایشانرا
جبریه میگویند و جماعت دیگر از ایشان گویند
که جمیع خیر و شر همه آنها از بنده است و خدا
را هیچ کوی مدخلی در آنها نیست ایشانرا ^{معتزله}
گویند و اعتقاد غورن بربك از این دو قسم
کفر است زیرا که در قسم اول عقاب عاصیان
ظلم است و در قسم دوم ضعف و سستی
الهی است بلکه مذهب حق آن مذهب استناختر
و اعتقاد ایشان آنست که خیر و توفیق الهی
است و شر بخلاف آن الهی است و این را امر بین
الامرین گویند و اهل این اعتقاد را اعتدلیه
گویند **فصل پنجم** بنوشت بنی یمن خبر ده

میفریادند یا در خواب میدیدند یا آنکه با^{شاه}
المهام میشد و مرسل باز برد و نوشتند
یکنوع ایشان اولوا العزم اند و یکنوع^{ایشان}
دیگر غیر اولوا العزم و پیغمبران مرسل
بیصد و سیزده کند و پنج کس از ایشان
اولوا العزم اند و آنها نوح و ابراهیم و
موسی و عیسی و محمد مصطفی صلوات الله
علی نبینا و آله و علیهم اجمعین اند و معنا
اولوا العزم بنا بر مشهور است که ناسخ
ملت سابقه و هر یک ایشان دین و
شریعت تازه از جانب حق عز وجل^{والله}
و اول شریعت آدم علیه السلام بود و بعد از
آدم هر پیغمبری که آمده اند بر دین او^{بودند تا}

آمد با کتاب و دین تازه پیغمبران بعد از نوح
بر دین حضرت^{نوح} بودند تا حضرت ابراهیم علیه
السلام و حضرت ابراهیم^{نوح} دین تازه آورد و
پیغمبران بعد از او بر دین او بودند تا حضرت
موسی و آنحضرت دین تازه آورده آ
و پیغمبران بعد از او بر دین او بودند تا حضرت
عیسی و آنحضرت نیز تازه آورد و
پیغمبران بعد از او بر دین او بودند تا آنکه
حضرت رسالت پناه محمد صلی الله علیه
و آله بر بهترین دین و شریعت مبعوث
گردیده و دین آن بنر کواری نار و ذقیامت
باقیت و پیغمبران علیهم السلام ایشان^{مبعوم}
اند از هر خطاء و لغزش و گناه از ایشان سر

نیزند نه در کودکی و نه در بزرگی و نه عدا
و نه سهواً زیرا که اگر گناه کنند و دروغ گویند
خاندان پیغمبری منتفی می گردد و مردم بسختی
ایشان را اعتماد نمایند و بفرموده های ایشان عتفاً
نکنند پس ناچار است محبت از برای واسطه ها
الهی و پیغمبر مصلی الله علیه و اله محمد بن عبد
بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف است
صلوات الله علیه و علی آباء الطاهرين
مادر و ائمه بنت و هب است و بعضی از
علماء شرط کرده اند که آبای پیغمبران باید
که مؤمن باشند و مادرهای ایشان باید که
اولاد زن نباشند و اما پیغمبر آخر الزمان
صلی الله علیه و اله ابای ظاهرین او با اتفاق

شماره

می آیند یا راه میرفت او را سایه نبود چهارم
آنکه هر که با آنحضرت راه میرفت هر چند او
بلند بود حضرت یکسر و کردن از او بلند تر می نمود
پنجم آنکه پیوسته در افتاب ابر بر سر شانه
می افکند و با او حرکت میکرد و ششم آنکه
مرغی از بالای سر مبارکش پرواز میکرد و جا
نوری مانند مکر و پیش و غیر اینها بر آن
حضرت نمی نشست هفتم آنکه از عقیقه ^{میدید}
چنانکه از پیش رو میدید هفتم ^{الله} آنکه
و بیداری او یکسان بود و خواب قوی او را
معطل نمیکرد و سخن ملائکه را می شنید
و دیگران نمی شنیدند و ملائکه را میدید و
دیگران نمیدیدند و هر چه در خاطرها میکرد

بلند کرد و اقرار نمود بوحدا نیست الهی و رستا
 خود پیر نورانی از وساطع گردید که مشرق
 و مغرب عالم را روشن کرد هیچ یک هم انکه مگر
 محتمل نشد و خواب شیطانی ندید نور هم
 آنکه فضله که از انحضرت جدا میشد بود
 مشک ازان پیا آمد و کسی آنرا ندید بلکه
 زمین معلوم بود که آنرا فرو برد بکسبم انکه
 بر چهار پائی که سوار میشد رهوار میشد و
 پیر نیشد بیت و یکم انکه در قوت با آن
 حضرت که مقاومت نمیتوانست کرد بیت
 و دویم انکه جمیع مخلوقات رعایت حرمت
 المحضرت میکردند و بر هر سنگ و درخت
 که میگذشت خم میشدند برای تعظیم و بر

حضرت سر میگرداند و در طلوع و غروب
 سخن را میخوابند بیت و سیر کر مگر مگر مگر
 راه برکت چای پایش را ند و کار و شکر
 راه و سبقت از پایش را ند بیت و چهار مگر
 حق تعالی را تعظیم و برکت و در دل انکه
 بود که با قانع و شک کی و شفقت و
 مرجع که داشت که دست و روزگار
 عظمی توانست کرد و کار و روزگار
 انحضرت را بدید ایم بر خود بیلور بدید
 و انکه در راه انکه در مسافر در الحاق انکه انکه
 نزدیک دور انکه سایر معجزات پس انکه انکه
 که انکه بیت و بیت انکه انکه انکه انکه
 معجزات انکه بیت انکه انکه انکه انکه

که جمیع حرکات و سکنات و الهوار و اقوال
و افعال آن بزرگوار و اوصیاء ابرار علیه
و علیهم السلام معجزه بود فصل ششم
در امامت است و امام کسی را میگویند که
جانشین پیغمبر باشد بدانکه عدد دائمه
علیهم السلام موافق مذهب حق و وارده
است اول ایشان علیه السلام ابی طالب علیه السلام
است و اسم پدر را محناب جناب عبد المنا
است و اسم مادر او فاطمه بنت اسد است
و پدر عبد المناف عبد مطلب است و پدر
عبد المطلب حضرت هاشم است و اسم پدر
هاشم ایضا عبد المناف است و لقب آن
بزرگوار امیر المؤمنین است و کینه او ابو الحسن

است

است و امام دوم حضرت امام حسن علیه السلام
است و لقب او مجتبی است و کینه او ابو محمد
است و امام سیم حضرت امام حسین علیه
السلام است و لقب او شهید است و کینه او
ابو عبد الله است و اسم پدر این دو بزرگوار
علیه السلام است و اسم مادر ایشان
حضرت فاطمه علیها السلام است و امام
چهارم حضرت امام زین العابدین است
و کینه او ابو محمد است و اسم پدر او حسین
علیه السلام است و اسم مادر او شهر بانو
دختر یزدجرد که پادشاه عجم است و امام
پنجم حضرت امام محمد باقر علیه السلام است و
اسم او محمد است و لقب او باقر است و کینه

عمر و ابو عبیده جراح و سالار مولی ابو حذیفه
و بشیر بن سعد باین معنی راضی شدند و
بعد از ابو بکر عمر و خلیفه است برای آنکه
ابو بکر او را جانشین خود کرده است و ^{خلیفه}
سید عثمان است از برای آنکه عمر خلافت را
شوری قرار داده است میان شش نفر
و عثمان یکی از آن شش نفر بود و عبد
الرحمن که پدر زن عثمان بود عثمان را در
میان آن شش کس اختیار کرد و بعد از
عثمان علی بن ابی طالب خلیفه چهارم است
از برای آنکه مهاجرین و انصار اتفاق
کردند و عثمان را بسبب ظلم و ستم او کشتند
و بعد از کشتن او هم علی بن ابی طالب است

کرده اند و مذهب ایشان است که نصب کردن
امام را بر خلق واجب میدانند نه بر خدا
و این سخن و مذهب ایشان باطل است زیرا
که چنانکه فرمودن پیغمبر لطف بود و
بر خداوند عالم واجب بود که از برای
خلق راهنمایی فرستد که ایشان را راهنما
کند بچیزی چند که صلاح دینا و آخرت
ایشان در آن باشد و ایشان را بدارد
با آنچه که رضای نعم ایشان در آنست و
همین دلیل نصب کردن امام ایضا بر
صانع عالم واجب است و چون عصمت
اعظم شرایط است از برای واسطه که میان
خالق و مخلوق باشد و عصمت امر باطنی است

و غیر معلوم الغیوب که بران مطلع نیست
لهذا نصب امام و تعیین آن نیز از جانب
الهی باید باشد و این مذهب گروه مخفی
اشنا عشریت و حق تعالی چنین امر را در
آیه ولایت و آیه طهارت و آیه قرابت
و سایر آیات متکاثره فرموده است و
حقیر چهل آیه که دلالت بر این امر میکند
در رساله برهائیه و زیاده بر آن را
در سایر کتب مبسوطه ایراد نموده ام و
این رساله که در نهایت استیصال مرقوم
میکرد کجا ایشرد که افغاندار و گروه غایب
اهل سنه میگویند چونکه عصمت را شرط
ننداشتند نصب امام را بر خلق لازم میدانند

و غیر

و سخن ایشان باطل است بچندین وجه اول آنکه
خداوندی که جمیع جزئیات احکام را از روی
لطف از برای خلق بیان نماید حق تعالی را بحدوث
و شایستگی و نشستن و خوابیدن و بیت الخلا
دفع و جماع کردن و سایر امور ایشان را بخلق
نگذارند خود بیان فرماید چگونه تعیین امام را
که اعظم مصالح دینا و آخرت بندگانت و اختیار
جاهل و اموال و زوج و خوفا و ایشان که در
دست امام است بخلق گذارد پس تعیین چنین
امری که اگر بر خلق لازم باشد عقله قبیح خواهد
بود و اگر عقل حکم بقیامت چنین امری نکند
پس در هیچ مدعی حکم نخواهد کرد دلیل دوم
نصوم فرمایست چنانکه اشاره شده است

دیگر هالك و امت حضرت عیسی علیه السلام
هفتاد و دو فرقه شدند یکفرقه ناجی باقی دیگر
هالك و امت من زود است که هفتاد و سه
فرقه کردند یکفرقه ناجی اند باقی دیگر هالك و
در حدیث دیگر فرمود که مثل اهل بیت من مثل
کشتی نوح است هر که در آن داخل شد نجات
یافت و هر که از آن تخلف نمود غرق شد پس حضرت
در این حدیث بیان کرد اهل نجات را که آنجا
جامعه اند که چنگ زنند بدامن اهل بیت
علیهم السلام و ایشان را امام دانند و متاع
ایشان نمایند و دلیل هفتم آنست که ^{احتیاج} خلق
با امام برای آنست که اصلاح خلق نمایند و
اختیار کرده خلق گاه است که باعث افترا

گردد

کرد زیرا که ایشان بیاطن خلق اطلاع ندارند
چنانکه حضرت موسی علیه السلام پیغمبری کلیم
الهی بودن در میان قوم که هفتاد هزار را مقتصد
هزار کس بودند بعد از انتخابات متعدد
هفتاد کس را اختیار کرد بیکان آنکه ایشان
مؤمن مخلص اند و ایشان را با خود بکوه طور
برد تا آنکه کلام الاهی را بشنوند و بقیوم او
خبر دهند و ایشان را با خود بکوه طور برد تا
آنکه کلام الاهی را بشنوند و بقیوم او خبر دهند
که حق تعالی بامو^ن گفت و تصدیق نمایند که او
کلیم الاهی است و چون ایشان را بکوه طور برد
و قتی که کلام الاهی را شنیدند گفتند خدا را بما
بعلاینه بیاورد و در آنوقت معلوم شد که ایشان

مختم اند پس حضرت موسی و هرون که دو پیغمبر
بزرگوار باشند چنانکه برای اصلاح آسمان
نمایند و آن مفسد در آید پس دیگر اختیار کرده
دیگران چگونه خواهد بود بله این از
لوازم اختیار مخلوقات که خلقت و جا^{نش}
خدا بپزند و اسوق فاجر منزهی کرد که عداینه
شراب خورد و با سگان بازی کند و جمیع
فسوق و معاصی^{که با} اقدام نماید و فرزندان^{سول}
خدا صلا الله علیه و آله و ستید جوانان اهل
بهشت را بقتل رساند و با این همه کفر و
زند قه دعوی جانشین خدا و رسول نماید
و برای امت پیش غازی کند و شناعة چنین
مذهب نه بجدیت کسی انفار احصا

نماید

نماید و دلیل هشتم آنست که آنکه الله علیه و آله
السلام خلیفه خدا اند بنظر خدا و نصر هر يك
از امامان بدیگری چنانکه در کتاب معارف
الانوار ایراد نموده ام آیات و اخبار بر آنکه در
این باب وارد شده است و این ساله
مختصره کنجایش ذکر آنها ندارد هم آنکه هر يك
از امامان ما عیله السلام دعوی امت
کردند و در ضمن دعوی معجزه نمودند چنانچه
آنکه اهل سنه بسیاری آن معجزات را در کتابها
خود نقل کرده اند و انفار اگر امت نام خدا
اند و در هم آنکه جانشین خدا باید کسی باشد
که از همه خلق با ناز باشد و هر چه خلق
از او سوال کنند جواب گوید و حکم هر قیسه

در بعضی از رسائل اشرف گفته است که در امام هشت
شرط معتبر است اول آنکه صوم باشد از
هر گناه دویم آنکه عالم باشد هر چه در امام
بان محتاج است از علوم دینی و دنیوی مثل
احکام شرعی و سیاسات بدینیه و ادب حسنه
و دفع دشمنان دین و دفع شرهات ایشان
که غرض از امامت بدون الفا حاصل نمیشود
سیم شجاعت برای دفع فتنها و برانداختن
اهل باطل و غالب گردانیدن دین حق و زیا
که اگر او سر کرده است بگرفتار و ضرر عظیم بدین
میرسد بخلاف چهارم آنکه در جمیع صفات کمال مانند شجاعت و
سخاوت و مروت و کرم و علم و هر چه از صفات
کمال

کمال باشد پنجم آنکه پاک باشد از عیوب که با
والا تقضیل مفضول لازم آید و آن قبیح است
عقلا ششم آنکه پاک باشد از عیوب که با
نفرت مردم میگوید و خواهد در خلقت مانند
کوری و خوره و پیس و خواهد در خلق مانند
بخل و حرص و بک خلقی و خواهد در اصل مانند
دناست نسب و ولد زنا بودن و مثل صنعتها
پست و افعال دیکه زیرا که اگر اینها منافات
بالطف دارند هفتم قرب و منزلت او نزد
حق تعالی از همه کس بیشتر باشد و زهد و
طاعت و عبادت او از همه زیادتر باشد
تا آنکه در وقت ضرورت دلیل و حقیقت
باشد هشتم آنکه امامت او عام باشد یعنی

در رفان او یکی بنا شد که دعوی امامت
کند زیرا که اگر چنین باشد فساد در میان
رعیت بهم رسد فائده در ذکر صفات
چند است که حضایع امام است که از احاطه
معتبره ظاهر میشود و اخبار بسیار است قلیم
از این ایراد می نمایم کلیه بسند معتبر از حضرت امام
محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که امام
زاده علامت است پالینه و ناف بریده و ختنه
کرده متولد میشود و چون از شکم مادر برآید
میاید و دشرها را بر زمین میکذارد و صد
بشها دین بلند میکند و محتمل نمیشود ^{جنابت} با
جنابت در او بهم نرسد و دیده اش بخواب می
رود و دشر بخواب می رود یعنی آنچه واقع می شود

در انحال میداند و چنانچه و کار نکند و ان
پشت سر می بیند چنانچه از پیش روی بیند و
فضل که از او جدا میشود بی شک از او
میاید و زمین را خدا موقوف کرده است که
از او پوشاند و فرو برد و چون زده حضرت
رسول صلی الله علیه و آله را می پوشد بر
و منتشر است میاید و هر کس دیگر که بشود
خواه در از و خواه که ناه یکسر از قاضی
زیاد میاید و ملک با او سخن میگویند تا اخیار
عمرش و در احادیث بسیار وارد شده است
که هر معجزه که حق تعالی بفرستد در او بود
هم را بر رسول خدا و آنچه هدیه صلوات الله
علیهم عطا کرده است و قادر بود مانند برقی

بر ما فایز میشود و ملائکه و روح که اعظم
از فلائکه است در شب قدر بر امام زمان
نازل میشوند و بر آنحضرت سلام میکنند
و آنچه از امور آن سال در آن شب مقدر
شده است بر او عرض میکنند و علوم
گذشته را بنده همه نزد ایشان هست
و هر علمی که از آسمان بریزد نزد ایشان
هست و وارث جمیع علوم پیغمبران اند و
ایشان توشه مونسند که هر کس نظر میکند
از حبیبن او ایمان و کفر و انفاق او را میداند
و هر درختی و برگی و ریگی و سنگی که امام
نظر میکند از آن علم بر او ظاهر میشود و تمام
قرآن و علم ظاهر و باطن آن تا مفاد بطن

مخصوص

مخصوص امام است و جاهلها و حربها و زرها
و مرکبها و انکشتنها و جمیع اسباب ظاهری
و باطنی حضرت رسول صلی الله علیه
و آله بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام
رسید و نزد سایر ائمه علیهم السلام
مقبوط است و صندوقی نزد ایشان
هست که علم پیغمبران و اوصیاء ایشان
و علمهای گذشته همه در آن مضبوط
و آنرا جعفر ابیض میگویند و صندوقی دیگر
نزد ایشان هست که جمیع اسلحه حضرت
رسول صلی الله علیه و آله در آن مضبوط
و آنرا جعفر احمر میگویند و حضرت حسنین
الامر علیه السلام آنرا خواهد کشود و

در احادیث معتبره بسیار نقل است که در هر
شب جمعه روح مقدس حضرت رسول
صلی الله علیه و آله و ارواح مطهره ائمه
گذشته و روح پرفتوح امام زمان صلوات
الله علیهم را از حمت میدهند که با سمان
عروج می نمایند تا بر فراز عظم الهی می رسند
و بر دور آن هفت شوط طواف می کنند
و نزد هر قائم از قوائم عرش در رکعت نماز
می کند پس بسوی بدخای شریف خود بر
می گردند با سر و فرادان و علم بی پایان
و اعمال هر یک از این است و از نیکان و بد
در هر صبح و شام و در هر هفته و هر ماه
عرض میکنند بر روح حضرت رسالت صلوات

الله علیه و آله و ارواح ائمه گذشته و بر امام
زمان صلوات الله علیه و پرده ها و کوه ها
و دریا ها مانع علم ایشان نمیشوند و آنچه
در مشرق و مغرب عالم واقع میشود بران
مطلع می گردند از جانب حق تعالی و حضرت
رسول صلی الله علیه و آله در هنگام وفات
جمع علوم خود را با یس المؤمنین علیه السلام
تسلیم کرد و حضرت امیر علیه السلام فرموده
است که در آنوقت هزار باب از علم تعلیم
من کرد که هر بابی هزار باب مفتوح میشد
و فرمود که چون مرا غسل دهی و کفن و جنوط
کنی مرا بپوشان و از هر چه خواهی سوال کن من
چنان کردم و در آنوقت نیز هزار باب از

آیات می نماید و چون متولد میشود مربع
از جانب با بر سر میاید و در قبله میکند
و دستها را بر زمین میکند و در سر سجده
آسمان بلند میکند و صدای کلام شهادت
بلند میکند پس ملک در میان دو دیده
اش و دو کتفش همان آیه را نقش میکند
پس ندائی از میان عرش با وی می رسد که
ثابت باش بر حق که تو برای امر عظیم خلق
کرده ام تو برگزیده من از خلق من و محل
رازی و این منی بر حق من و خلیفه من
در زمین من و از برای تو و هر که تو را دوست
دارد واجب گردانیدم رحمت خود را و
بخشیده ام بهشت را و بعزت و جلال

خود

الله علیه و آله خور سو کند یا در می کنم که هر که
باتو دشمنی کند او را در بدترین عذاب
بسوزانم هر چند در دنیا روزی او را فرخ
کرداغم چون ندای منادی تمام شود او آیه
شهادت را نا آخورد در جواب منادی بخواند
پس در آنوقت حق تعالی علوم اولین و آخرین
را با او عطا کند و مستحق آن شود که روح القدس
در شب قدر و عنبران نازل شود او را زیاده
کند پس چون بمیرد بر تبه جلیل امامت نماید
کرد حق تعالی در هر شهر و منادی و علی از
نور برای او بلند میکند که افعال بندگان خدا
را در آن به بیند و در احادیث بسیار وارد
شده است که خاندان ایشان محل نزول

ملا تکه است و در خانهای ایشان مکر نازل می
شوند و حضرت صادق علیه السلام فرمود که
ملا تکه با اطفال اما مردان ترند از ما و دست زد بپا
از بالشرهای خانه خود و فرمود که بسیار تکیه کرده اند
بر این ملا تکه و بسیار میباشند که ما پرهای ایشان
را میگیریم و میچینیم و جمع میکنیم و نعوذ با اطفال
خود مینماییم و ایشان حجت خدا اند بر جمیع جن
و انس و افواج جنان بخد مت ایشان مینامند
و حلال و حرام و احکام دین خود را از ایشان
میپرسیدند و ایم صلووات الله علیهم ایشان را
خدمت میفرمودند و یکی از جن بصورت
ازدهای عظیم شد و در مسجد کوفه بخدمت
حضرت ابیالموئین علیه السلام آمد در وقتی

در نهم

که آنحضرت بر منبر بود و بلند شد حضرت
اشاره فرمود که صبر کن چون از خطبه فارغ شد
پرسید که کیست گفت منم عمر و پسر عثمان که پدرم
را بر جن خلیفه کرده بودی و او در این وقت فوت
شد چه میفرمائی حضرت او را بجای پدر خلیفه
خود گردانید اینها محلیست از احوال ظاهر ایشان
که عقل اکثر خلق بآن می تواند رسید و غریب
احوال و خفایای اسرار ایشان را نمیدانند
ثابت شنیدن آنها ندارد فکر ملک مقری یا پیغمبر
مرسل یا مؤمن کامل که حق تعالی دل او را آنجا
کرده باشد و بنور ایمان منور گردانیده باشد
و در اجناس وارد شده است که ما را شریک
خدا نکر دیند و پیرو دکار ما قایل میشوند

که اقرار بقرآن را در بخش جسم اقرار دارد
و آن نص قرآن بحیدایت و حکما و فلا
و گروهی که اعتقاد بکفرهای ایشان دارند
اقرار بان ندارند و میگویند که جسم
نویسیده بر نمیگردد برای آنکه اعاده معدم
محالات و امثله متعدده در این باب
ذکر میکنند و یکی از امثلهای ایشان آنست
که میگویند اگر کسی خطی مانند الف بر کف
دست یا بخوان بنویسد و بعد از آن
انرا باب دهان یا بخوان محو کند و باد
دیگر الف دیگر بنویسد این الف دوم غم
الفاوالات فولف کوید که مال این
سخن انکار قدرت الهی است بلکه حق تعالی

قادر است آن مرکب محو شده را در حین محو
ضبط نماید و در مرتبه دوم بر سر قلم ^{بسته}
همان الفاوالات را در مرتبه دوم بحجیم اجزاء
و کیفیت ظاهر کرد ایند زیرا که حق تعالی
بر همه چیز قادر است و بوقوع حشر جسم
خبردار و اوصاف است کویست و هر که
تصدیق فلاسفه نماید تکذیب خدا
غوره است و بجز او قابل شده است تعالی
الله عن ذلك علوا کبیرا و آیات متکاثره
و احادیث متواتره بر وقوع حشر جسم
دلالة کرده است و ضروری دین
شده است و منکر آن کافرات و باید
اعتقاد کرد در خصوصیات آن از مکر

وسؤال قبر و صراط و میزان و حوض و شفا
و بهشت و جهنم و سایر چیزهای که میخیز
و اهل بیت طاهرین او علیهم السلام خبر
دادند که هر حق و تشکیک در آنها
کفر است چنانچه از حضرت صادق
علیه السلام منقول است که از ما نیست کسی
که یکی از چهار چیز را انکار کند معراج
و سؤال قبر و مخلوق شدن بهشت
و دورخ و شفاعت را
نت بعون الله و حسن

توفیق الله

